



تفکر، ص ۵

«تفکر و امانیسم انسان»

قبلا توجه کنیم

اصرار به تفکر و تعقل، و سفارش به کار بردن نیروی عاقلانه انسان، درس استقلال به انسان‌ها است، اصالت دادن به انسان است.

با تفکر است که انسان‌ها هر چیز را ابتدا در نیروی تعقل خویش هضم می‌کنند، و اگر آن را موافق با هاضمه‌ی فکری خویش یافتند می‌پذیرند.

اصرار قرآن کریم به تفکر و تعقل (و کلماتی از این قبیل در فرهنگ قرآن)، در مسیر آزاد سازی انسان از قید و بندها است، از بت‌های ذهنی که افکار را تسخیر کرده‌اند، و آن هم در کادر روش کلی اسلام زیر پرچم «لا اله الا الله» است، که یعنی همه بپا خیزید، و بت‌های خیالی و ذهنی را ابراهیم‌وار بشکنید، و طرحی موافق واقع، از نو دراندازید، و واقع را با اسلوب صحیح تفکر، آن‌طور که هست ببینید نه آن‌طور که برایتان ترسیم کرده‌اند.

تفکر، اومانسیسم انسان است، اومانسیسم توحید نه شرک، انسان را در مقابل خدا و جهان قرار نمی‌دهد که تثلیثی دور از هم و رو در روی هم قرار دهد. بلکه انسان را در مسیر کشف صحیح رازها قرار می‌دهد،

تفکر، ص ۶

تا جهان (فعل خدا) و خود و خدا را به‌طور صحیح بشناسد تا اعمالش را طبق واقع طراحی کند، نه روی او هام. آری تفکر، طریقت دارد نه موضوعیت ... طریق کشف رازها، نه این که چون فکر و عقل دارد پس خودش همه چیز است ... اومانسیسم توحید نه شرک.

مکرر خواسته می‌شد که برای دوره اول دانشجویان منطق حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها کتابچه‌ای درباره منطق بنویسم و برنامه‌های مرسوم حوزه مانع بود ... که شاید توفیقی برتر بود.

اینک که در این گوشه دور افتاده - تعبیدگاهم (شوستر) - توفیق این خدمت ناچیز دست داد. امیدوارم مقبول امام غائب، ولی الله اعظم، حضرت مهدی ارواحنا فداه قرار گیرد. چه می‌دانیم؟ شاید خدمتی که ناچیز و ناچیز ترش می‌دانیم، و حتی از تقدیمش خجل هستیم مقبول تر باشد.

خوزستان، شهرستان شوستر - شعبان ۱۳۹۸ هـ ق

تفکر، ص ۷

تفکر برای کشف مجهول

بدیهی است که ما مجهولاتی داریم و بدیهی است که بسیاری از مجهولات برای ما کشف شده است.

پس می توان مجهول را معلوم نمود. ولی چه طور و به چه وسیله؟

در جزئیات با مشاهده و در کلیات با فکر.

فکر کردن نیاز فطری انسان است، انسان نمی تواند فکر نکند. ولی فکر چیست؟ و تفکر چگونه است؟ و راه صحیح آن چگونه است؟

همه شیوه های تفکر صحیح نیست، زیرا می دانیم که چه اختلاف ها در تفکرات افراد است، حتی دانشمندان بزرگ در يك مسأله اختلاف دارند. این دلیل اختلاف در شیوه و قانون تفکر است.

همه می گویند فکر کنید، تعالیم عالییه وحی اسلام نیز سفارش می کند که: تعقل کنید، تدبر کنید.

می خواهیم ببینیم که چگونه تفکر کنیم

از دوران قدیم تا کنون دانشمندان بزرگ شیوه هایی برای تفکر ارائه داده اند که معروف ترین آن ها روش ارسطو، و در این اواخر روش دکارت فرانسوی و بیکن انگلیسی و روش دیالکتیکی هگل و مارکس و انگلس می باشد.

تفکر، ص ۸

به نظر ما چگونه فکر کردن هم چون اصل فکر کردن، فطری انسان است، و می توانیم از فطرت خود استفاده کنیم، ولی مسائل فطری همه یکسان نیستند، و ممکن است بعضی از آن ها در اولین نگاه روشن نباشند، ولی پس از اندکی درنگ روشن می شود.

و به جهت همین فطری بودن طریق تفکر، - همچون لزوم اصل فکر - در تعالیم قرآنی درباره ی طریق تفکر بحث نشده است.

در این نوشته از مسائل کلی ادراکی و روش تفکر بحث می شود.

مسائل کلی یعنی آن چه که در همه موارد تفکر موجود می باشد.

علی المعروف، ارسطو اولین کسی است که این مطالب فطری را به صورت کتابی در آورده است. کتاب ارسطو، تعلیم اول نام داشته است. برخی مباحث هم بعد از او اضافه شده است. این گونه کتاب ها را کتاب های منطقی می گویند و علمی که از این مسائل صحبت می کند علم منطقی می نامند.

منطق در لغت یعنی سخن گفتن، و چون علم مزبور سخن را محکم و مستدل می کند از باب نام گذاری سبب به نام مسبب منطق نامیده می شود.

علم منطق را این طور تعریف می کنند: قانونی که ذهن را از خطای فکر حفاظت می کند.

موضوع علم منطق تعدادی از مطالب تصویری و تصدیقی هستند که موجب کشف مجهولات بوده، رابط میان معلومات و مجهولات می باشند مانند کلیت و جزئیت، ذاتیت و عرضیت، جنسیت و فصلیت و نوعیت، معرفت، قیاسیت، انتاج و نتیجه دادن شکل اول، قضیه بودن ...

که به این ها معقولات ثانیه نیز می گویند، چون این ها صفت معلومات ذهنی بوده، در مرتبه دوم، تعقل می شوند.

تفکر، ص ۹

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
مباحث منطق را به نه بخش تقسیم کرده‌اند:

- ۱- مقدمات معرف که مشتمل بر مباحث: الفاظ، مفاهیم: جزئی و کلی، و کلیات خمس می‌باشد.
- ۲- معرف.
- ۳- قضایا و فروع آن چون عکس و نقیض.
- ۴- شکل‌های قیاس.
- ۵- برهان.
- ۶- جدل.
- ۷- خطابه.
- ۸- شعر.
- ۹- مغالطه.

بحث‌های اول و دوم مربوط به مباحث تصور است و هفت بخش دیگر مربوط به مباحث تصدیق می‌باشند.

تفکر، ص ۱۰

«تصور و تصدیق»

هر گونه نقش ذهنی علم خوانده می‌شود. اگر نقش مزبور، همراه اعتراف به نسبت کامل خبری باشد، علم مزبور علم تصدیقی است، و اگر نه، تصور نامیده می‌شود. مثلاً تصور این مطلب: علی علیه السلام خلیفه‌ی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، اگر با اعتراف به آن باشد علم تصدیقی است، و اگر نه، تصور است. روشن است که این کلمه "وگرنه ..." مواردی را شامل می‌شود:

- ۱- تصور محکوم علیه که در منطق، موضوع خوانده می‌شود چون "علی علیه السلام" در مثال مزبور.
- ۲- تصور محکوم که در منطق، محمول خوانده می‌شود چون "خلیفه‌ی بلافصل" در مثال.
- ۳- تصور ارتباط میان این دو. و البته تصور ارتباط، نه واقع ارتباط دادن که ملازم با اعتراف به مطلب است.
- ۴- تصور همه‌ی جمله، ولی بدون اعتراف، بلکه با انکار یا شک.
- ۵- تصور يك جمله‌ی انشایی چون، «قاتلوا المشركين»، «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون»، «لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى». و امثال این‌ها.

تفکر، ص ۱۱

۶- تصور جمله‌ای که دارای نسبت ناقصی می‌باشد، چون جمله‌ای مضاف و مضاف الیه، مانند: لباس فرزند حسن، و ضارب الرجل.

در این که تصدیق تنها خود اعتراف به نسبت خبری کامل است، یا همه‌ی صورت ذهنی که همراه اعتراف می‌باشد، بحث است، و نوعاً آن را خود اعتراف می‌دانند، همان طور که لفظ تصدیق، آن را می‌رساند. ادراکات تصویری و تصدیقی دو قسمند: ۱- ضروریات، ۲- نظریات.

ضروریات که بدیهیات هم نام دارند، ادراکاتی هستند که بدون احتیاج به تفکر برایمان معلوم هستند، چون تصور آب، و تصدیق به مایع بودن آن. و نظریات بر خلاف این هستند، چون تصور فرشته، و تصدیق به مجرد بودن آن. بدیهی است که برای کشف نظریات، باید آن‌ها را به نوعی با بدیهیات پیوند داد، و از آن‌ها استفاده نمود. مثلاً معنای فرشته و مجرد بودن را باید با مقدماتی که برایمان بدیهی یا در ارتباط بدیهیات برایمان معلوم است بفهمیم، و سپس ارتباطشان را با یکدیگر درک کنیم.

ربط بدیهیات با نظریات به وسیله‌ی تفکر انجام می‌شود، و تفکر که یک عمل ذهنی ما است با مختصر تحلیل روانی روشن می‌شود که حرکت از مطالبی است که می‌خواهیم معلومشان کنیم، به طرف مقدمات معلومه و سپس رجوع از آن‌ها به طرف مطالب مورد نظر.

مثلاً از قضیه: «فرشته مجرد است» متوجه مقدمات آن می‌شویم که مثلاً: «فرشته اگر مادی باشد در درون زمان و مکان جای دارد». آن وقت مانند ما تراحم در مکان پیدا می‌کنند، و هر قدر هم لطیف باشند

تفکر، ص ۱۲

بالاخره در یک متر مکعب فضا مثلاً، تعداد بی‌نهایت آن‌ها نمی‌تواند جا بگیرد! با این که فرشته در نظر ما هیچ‌گونه تراحم در مکان در هیچ شرایطی ندارد. پس مجرد است.

همین حرکت و رفت و آمد ذهنی از یک مطلب به مقدماتش و بالعکس را تفکر می‌گویند.

تمرینات:

۱- موضوع علم منطق چیست؟

۲- منطق را تعریف کنید.

۳- معقول ثانی را مثال بزنید.

۴- نه بخش منطق را بشمارید.

۵- تصور و تصدیق را تعریف کنید.

و اینک شروع می‌کنیم در شرح ۹ بخش علم منطق.

الفاظ

گرچه منطق در باره‌ی تفکر بحث می‌کند، لیکن ما انسان‌ها حتی در تصورات ذهنیمان هم، چه بسا با الفاظ کار می‌کنیم، در تصور در و دیوار و زمین و آسمان و ... الفاظ آن‌ها را نیز در نظر می‌گیریم. پس الفاظ و معانی نوعاً در ذهن ما ملازم هستند، و به خاطر این ملازم نوعی، باید احکام و حالات الفاظ را بدانیم که مبادا اشتباه در آن‌ها موجب اشتباه در خود معانی هم بشود. به علاوه چون می‌خواهیم افکارمان را به دیگران منتقل کنیم، باز هم باید مباحث الفاظ را بدانیم.

اولاً باید بدانیم لفظ، یکی از انواع چیزهائی است که دلالت می‌کند. "دلالت یعنی راهنمایی چیزی به چیز دیگر".

تفکر، ص ۱۳

به طور کلی چهار گونه دلالت داریم زیرا شیء دلالت کننده ممکن است لفظ باشد یا غیر لفظ، و جهت دلالت هم یا وضع و قرارداد می باشد، و یا قراردادی نبوده از يك ارتباط واقعی میان دو شیء منشأ گرفته است.

۱- دلالت لفظ بر معنای قراردادی دلالت لفظی وضعی است.

۲- دلالت هر لفظی بر گوینده اش دلالت لفظی غیر وضعی است، و هم چنین دلالت لفظی که از سرفه کردن تولید می شود بر درد سینه.

۳- دلالت تابلوهای راهنمایی وضعی و قراردادی است لیکن لفظی نیست.

۴- دلالت دود بر آتش، یا سرعت نبض بر تب، قراردادی نیست و لفظی هم نیست.

پس دلالت لفظی وضعی یکی از اقسام دلالت ها است که این طور تعریف شده است: لفظ طوری باشد که هر وقت ذکر شود معنایش فهمیده شود.

دلالت های دیگر چون چندان عمومیت ندارند مورد توجه ما نمی باشند.

زندگی مادی و فکری ما بیش تر با دلالت لفظی وضعی انجام می شود.

و این دلالت ۳ قسم است: مطابقه، تضمن، التزام. اولی دلالت لفظ بر همه ی معنایش می باشد، و دومی بر جزء معنایش که در ضمن همه ی معنا است، و سومی بر چیزی خارج از معنا که همیشه لازمه ی اصل معنا می باشد.

مثلاً دلالت اتاق بر همه ی سقف و دیوارها و زمین مطابقه است، و نسبت به دیوار فقط تضمن است، چون در ضمن همه ی معنا فهمیده

تفکر، ص ۱۴

می شود، ولی دلالتش بر در به طور التزام است. دلالت التزام در صورتی است که لزوم ذهنی میان اصل معنا و خارج معنا باشد که هر وقت در ذهن بیاید خارج معنا هم حاضر بشود. این است که می گویند شرط دلالت التزام، ملازمه ی ذهنی است. و ملازمه ی خارجی شرط نیست، چنان که نابینائی التزاماً چشم را می فهماند، ولی در خارج همیشه از آن جداست.

مفرد و مرکب

لفظی که برای معنایی وضع شده است، اگر اجزائی داشته باشد که از جزء لفظ دلالت بر جزء معنا اراده شود، آن را مرکب خوانند، و گرنه مفرد می باشد. مثلاً "حسن ایستاده است" مرکب است، چون جزء این عبارت دلالت بر جزء معنای مقصود دارد. همین طور کلمه ی "عبد الله" به معنای وصفی کلی، ولی اگر اسم خاص کسی شد دیگر چنین نیست.

هر يك از مفرد و مرکب اقسامی دارند: مرکب دو قسم است:

ناقص و تام.

تام مرکبی است که معنای آن تمام بوده سکوت پس از آن صحیح است. حالا فرق نمی کند مرکب مزبور جمله ای خیری باشد یا انشائی.

خبری: یعنی جمله ای که احتمال صدق و کذب داشته باشد، و انشائی چنین نیست. مثلاً جمله ی «فدك غصب شده

است» مرکب تام خبری است " یعنی خود هیئت جمله صدق و کذب پذیر است، هر چند محتوای این جمله از نظر تاریخی، قطعی است و احتمال کذب ندارد. ولی جمله‌ای «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» خدایا دوست بدار دوستان علی علیه السلام را و دشمن بدار دشمنانش را" انشائی

تفکر، ص ۱۵

است، یعنی هیئت کلام صدق و کذب پذیر نیست، و نمی توان به گوینده‌ی چنین کلامی گفت: راست می گوئی یا دروغ می گوئی.

در مرکب ناقص گاهی جزء دوم قید جزء اول می باشد چون «غلام زید» و گاهی چنین نیست چون " فی الدار" که «الدار» قید کلمه‌ای «فی» نمی باشد.

مفرد هم اقسامی دارد: اگر معنایش مستقل بوده و هیئتش دلالت بر زمان کند «کلمه» نامیده می شود (در علم نحو آن را فعل می نامند)، چون " نصر". و اگر معنایش مستقل است لیکن هیئت آن بر زمان خاصی دلالت ندارد، اسم نامیده می شود، چون «کتاب» و «دیروز». و اگر معنای مستقلی نداشته باشد ادات نام دارد چون من، فی، الی.

تقسیم دیگر: گاهی مفرد از نظر استعمال یک معنا دارد و گاهی بیش تر. در صورت اول، گاهی لفظ برای معنای مخصوص و معین، وضع شده که «علم» خوانده می شود چون محمد و علی، و گاهی برای معنای کلی، و در این صورت اگر نسبت به همه‌ی افرادش به طور مساوی صدق کند "متواطی" خوانده می شود، چون حیوان، و اگر در صدقش بر افراد مختلف بوده، بعضی افراد زودتر به ذهن می رسند، «مشکک» نامیده می شود، چون چراغ که بیش تر همین چراغ‌های متداول به ذهن می رسد نه مثلاً چراغ اتمی یا حاصل از حرارت خورشیدی. و اگر از نظر استعمال عرف بیش تر از یک معنا داشته باشد، در این صورت اگر لفظ برای همه‌ی معانی مزبور وضع شده باشد «مشترک» نامیده می شود، چون "عین" در لغت عرب و "باز" در فارسی، ولی اگر برای همه‌ی معانی مزبور وضع نشده و فقط برای یک معنی وضع شده، و در سایر معانی با قرینه به کار برده می شود حقیقت و مجاز است. و اگر آن قدر در غیر معنای موضوع له به کار

تفکر، ص ۱۶

رفت که معنای اصلی فراموش گشت منقول نامیده می شود، چون «صلوة» در عربی که دیگر معنای اصلیش (دعاء) به ذهن نمی آید، مگر با قرینه.

تمرینات:

- ۱- چند قسم دلالت داریم؟
- ۲- دلالت لفظی وضعی را تعریف کنید.
- ۳- دلالت التزامی و شرطش را شرح دهید.
- ۴- اقسام مرکب تام را بنویسید.
- ۵- آیا کلمه در منطق از اقسام مرکب است؟

تفکر، ص ۱۷

«مفاهیم»

کلی و جزئی:

مفهوم یعنی معنایی که از لفظ فهمیده می شود. حال اگر امکان صدق بر بیش از یک نفر نداشته باشد جزئی است، وگرنه کلی می باشد مثلاً انسان کلی است، ولی حسن که نام شخص خاص و علم می باشد جزئی است، چون در این وضع خاصی که دارد به غیر شخص منظور منطبق نمی شود.

کلی ۶ قسم دارد: ۱- آن که اساساً، محال است فردی داشته باشد مثل مفهوم کلی "شريك خدا" که اصلاً فردی ندارد و ممتنع الوجود است.

۲- آن که محال نیست ولی عملاً فردی ندارد. مثل سیمرغ.

۳- آن که فقط یک فرد دارد و بیش از یک فرد هم برایش محال است. مثل مفهوم کلی واجب الوجود.

۴- آن که یک فرد دارد، ولی بیش تر هم ممکن باشد؛ چون مفهوم بلندترین قله که فعلاً فقط هیمالیا می باشد ولی امکان بیش تر دارد.

۵- آن که افراد زیادی داشته باشد، ولی متناهی باشند، چون انسان در زمان ما.

تفکر، ص ۱۸

۶- آن که افراد غیر متناهی داشته باشد چون انسان در همه دوران «۱» (به عقیده عده ای از فلاسفه که می گویند خداوند بشر را ازلاً آفریده است. «۲»)

تقسیم دیگر: کلی از نظر دیگر ۵ قسم دارد:

۱- آن که تمام ذات افراد خود می باشد. چون انسان نسبت به افرادش.

۲- آن که جزء ذات افرادش باشد و اختصاص به یک حقیقت هم نداشته باشد. مانند حیوان نسبت به افراد انسان مثلاً.

۳- آن که جزء ذات افراد باشد و مخصوص به یک حقیقت هم باشد. چون درک مسائل کلی که جزء ذات انسان است و در سایر حیوانات نیست.

۴- آن که خارج از ذات افراد بوده از صفات عارضی آنها باشد، و اختصاص به افراد یک حقیقت هم نداشته باشد چون صفت "راه رونده" که عارض بر افراد حیوان است و اختصاص به یک حقیقت چون انسان هم ندارد.

۵- آن که خارج از ذات افراد باشد لیکن مختص به افراد یک حقیقت باشد. مانند مستقیم القامة بودن که از صفات عارضی مخصوص انسان است.

(۱) - زمان عبارت از حرکت ماده است و ماده محدود است. پس زمان محدود است، و انسان که در ظرف زمان قرار می گیرد به دلیل محدود بودن زمان، محدود است و نامتناهی نیست. و بدین جهت کلمه ی دوران را به کار بردیم و منظورمان آزاد بودن از خصوصیات زمان است. اگر آن هم نارسائی دارد چاره ای دیگر نداریم. منظور

معلوم است هر چند به لفظ نیاید.

(۲) - برخی از فلاسفه معتقدند: انسان که مورد عنایت خاص حق تعالی است، ازلی و ابدی است. توضیح این که چه طور ممکن است مخلوقی ازلی باشد از مباحث عمیق فلسفی است.

تفکر، ص ۱۹

این پنج قسم کلی را به ترتیب - نوع، جنس، فصل، عرض عام، عرض خاص می گویند. نوع، معنای دیگری هم دارد و آن، هر مفهوم ذاتی که تحت مفهوم ذاتی دیگری وارد باشد هر چند که مختص به يك حقیقت نباشد. مثل حیوان که تحت يك مفهوم ذاتی دیگری وارد است و آن عنوان "جسم نمو کننده" می باشد؛ حیوان اختصاص به يك حقیقت هم ندارد. این معنا را نوع اضافی می گویند و معنای اول را نوع حقیقی می نامند.

تمرینات:

- ۱- کلی را تعریف کنید.
- ۲- اقسام کلی را از نظر وجود افرادش بیان کنید.
- ۳- اقسام کلی را از نظر دخول و خروج از ذات بیان کنید.
- ۴- جنس و فصل را مثال بزنید.
- ۵- نوع اضافی چیست؟

تفکر، ص ۲۰

«تقسیم‌های عرضین»

هر يك از عرض عام و خاص تقسیم‌های گوناگونی دارند:

- ۱- به اعتبار عمومیت و احاطه به همه افراد و خلاف آن: اگر عرض شامل همه‌ی افراد معروض خود باشد؛ همچون مشی بالقوه در افراد انسان، عرض شامل خوانده می‌شود، وگرنه عرض غیر شامل است چون مشی بالفعل در انسان.
 - ۲- از نظر لزوم و عدم لزوم: اگر قابل انفکاک از معروض نباشد، عرض لازم است وگرنه مفارق می‌باشد. مانند مثال بالا.
 - ۳- از نظر وضوح ثبوت برای معروض و عدم وضوح: اگر ثبوت عرض برای معروض واضح و روشن باشد عرض بین نامیده می‌شود وگرنه غیر بین است.
- منظور از روشنی ثبوت عرض برای معروض این است که به مجرد تصور معروض عارض هم در ذهن بیاید، هم چون صفت بخشش‌گر برای حاتم طائی و همین است که در دلالت التزامی معتبر می‌باشد.

نسب اربع

دو کلی وقتی با هم سنجیده می‌شوند یکی از چهار نسبت را با هم دارند: ۱- عموم و خصوص مطلق.

تفکر، ص ۲۱

۲- عموم و خصوص من وجه.

۳- تساوی.

۴- تباین.

اگر دو کلی مورد نظر، همه جا با هم صدق کنند و هیچ‌گاه از یک‌دیگر جدا نباشند، آن دو را متساویان می‌گویند و نسبتشان تساوی می‌باشد؛ چون انسان و ناطق. و اگر یکی از آن دو بر همه‌ی افراد دیگری صدق کند، لیکن از طرف دیگر صدق به طور کلی بر افراد اولی نباشد، دو کلی مزبور را عام و خاص مطلق و نسبتشان را عموم و خصوص مطلق می‌گویند. چون فرش و موکت. و اگر هر یک از آن دو بر برخی افراد دیگری صدق کند نه بر همه افراد آن، نسبتشان عموم و خصوص من وجه می‌باشد، و آن دو را عام و خاص من وجه یا عامان من وجه می‌گویند؛ یعنی هر یک از آن دو از جهتی اعم از دیگری می‌باشد و از جهتی اخص از آن. مثل دیوار و سفید که برخی از دیوارها سفیدند نه همه و برخی سفیدها دیوارند نه همه. و اگر هیچ یک از آن دو بر هیچ یک از افراد دیگری صدق نکند، نسبتشان تباین و آن دو را متباینان می‌خوانند. چون در و انسان.

(چند نکته)

۱- پیش از این گفتیم: هر مفهومی که امکان صدق بر بیش از یک فرد نداشته باشد آن را جزئی می‌نامیم، مانند حسن که برای شخص خاص علم شده است. لازم است بگوییم جزئی یک معنای دیگر هم دارد و آن مفهومی که اخص از مفهوم دیگر باشد، هر چند خودش یک کلی باشد، مثلاً انسان که تحت حیوان داخل است به این اصطلاح جزئی خوانده می‌شود، و برای امتیازش از معنای اول، آن را جزئی اضافی می‌گویند؛ چنان‌که معنای اول را جزئی حقیقی می‌نامند.

تفکر، ص ۲۲

۲- در علوم عقلی استدلالی اعتنائی به جزئی نمی‌شود؛ زیرا جزئی بما هو جزئی، عبارت از شیء با همه‌ی خصوصیات شخصی اوست، و معلوم است که خصوصیات شخصی هر چیزی مخصوص به خودش می‌باشد، و نمی‌توان آن را دلیل چیز دیگری گرفت. آری در علوم نقلی چون تاریخ و جغرافیا که وضع آن‌ها برای بررسی مسائل جزئی می‌باشد، معتبر می‌باشد.

۳- انسان اولین مرتبه با جزئیات ارتباط پیدا می‌کند و با نظر در جزئیات زیاد تحصیل کلی می‌کند. مثلاً شما می‌بینید زید حیوانیت و درک دارد، حسن هم دارد، تقی هم دارد و ... چنان‌که هر یک عوارض و صفات مخصوص هم دارند. آن‌ها را از عوارض خاصه تجرید می‌کنید و حد مشترکشان را به دست آورده، نام‌گذاری می‌کنید. پس کلی با طی ۵ مرحله به دست می‌آید: شهود جزئیات، مقایسه‌ی آن‌ها با هم، تجرید آن‌ها از خصوصیات، تعمیم جهت مشترك، نام‌گذاری جهت مشترك. یعنی دیدن جهت وحدت.

و از نظر قوای انسانی، کلی سه مرحله دارد: مرحله‌ی حس و مرحله‌ی خیال (تصور ذهنی جزئیات محسوسه) و مرحله‌ی تعقل که کلی از جزئیات انتزاع می‌شود.

۴- کلی را به کل اشتباه نکنید. کل مجموعه‌ای است از اجزاء و کلی عنوانی است برای افراد. هر فردی به تنهایی مصداق کامل کلی است ولی جزء به تنهایی مصداق کل نمی‌باشد، کتابی که در دست دارید يك "کل" است که از صفحاتی تشکیل شده است؛ یعنی در قیاس با صفحات، کل است و در عین حال برای عنوان کلی کتاب يك جزئی، یعنی يك فرد کامل می‌باشد.

تفکر، ص ۲۳

تمرینات:

- ۱- عرض مفارق و لازم را مثال بزنید.
- ۲- عرض بین را تعریف کنید.
- ۳- عموم و خصوص من وجه را مثال بزنید.
- ۴- جزئی اضافی غیر حقیقی را مثال بزنید.
- ۵- کلی چگونه بدست می‌آید؟

علائم ذاتی و عرضی

برای تعیین کلی ذاتی و عرضی علائمی ذکر شده است. بهترین علامت ذاتی این است که اگر آن را از شیئی بگیریم، دیگر آن چیز باقی نماند. مثلاً اگر حیات و حرکت و حس را از انسان بگیریم یا خاصیت دراکیت را از او بگیریم دیگر انسان نخواهد ماند، پس حیوانیت و درك، ذاتی انسان می‌باشد. این علامتی است که ابن سینا در کتاب «القصيدة المزدوجة» بیان می‌کند. «۱»
عرضی آن است که اگر از معروض گرفته شود، معروض به کلی از میان نرود. مثلاً اگر قدرت راه رفتن را از انسان بگیرند هنوز انسان است، ولی اگر همه گونه حرکت و اصل حرکت را بگیرند، دیگر چیزی نمی‌ماند.

(۱)

- وکل کلی فاما ان رفع وجود ما قیل علیه یمتنع
کالجسم للانسان والنبات فهو الذی له یقال الذاتى

تفکر، ص ۲۴

تمرینات:

- ۱- سخن گفتن، ذاتی است یا عرضی؟
- ۲- راه رفتن چگونه؟
- ۳- فکر کردن (بالفعل) چگونه؟

معرف

معرف مفهومی است که موجب تصور حقیقت چیزی شود، یا آن را طوری برایمان امتیاز بدهد که از همه چیز تمیز داده شود. مثلاً مفهوم "حیوان دراک" که روشنگر حقیقت انسان است معرف آن می باشد.

معرف باید با معرف (به فتح) مساوی باشد، زیرا اگر مابین آن باشد ارتباطی با هم ندارند که بتواند آن را کشف حقیقت نماید، یا از غیر آن تمیزش بدهد. و همین طور اگر اعم یا اخص از آن باشد. مثلاً «در» معرف «دیوار» نیست و حیوان معرف انسان نیست. و انسان هم معرف حیوان نمی باشد و البته يك مفهوم در صورتی می تواند معرف (به کسر) شود که خودش برایمان مجهول نباشد، و بلکه باید روشن تر از معرف (به فتح) باشد. این است که گفته اند معرف باید از معرف اجلی باشد.

اگر چیزی ذاتیات زیادی دارد، باید همه ی آنها را بدست بیاوریم تا معرف کاملی پیدا کرده باشیم، پس در تعریف انسان فقط نباید حیوانیت و درکش را بیان نمود، بلکه باید جسمیت و نمو و حس و حیوانیت و درکش را بدست آورد و بیان نمود.

البته اگر نخواهیم ذات را بیان کنیم و فقط بخواهیم از اغیار تمیزش بدهیم مانعی ندارد که برخی از صفات ذاتی یا عرضی مختصه آن را

تفکر، ص ۲۵

بیان کنیم. مثلاً در تعریف انسان فقط بگوییم: هنگام تعجب و شادی می خندد.

پیدا است که تعریف به نفس هم ممکن نیست. مثلاً در تعریف انسان نمی توانیم بگوییم بشر؛ زیرا جز در تغییر لفظ فرق ندارند.

تعریف به نفس را دور می گویند.

آن چه گفتیم در کشف هر چیزی برای خود یا بیان آن برای دیگری معتبر است. در بیان برای دیگران به علاوه باید از استعمال الفاظ غریب و غیر مانوس و مجاز بدون قرینه پرهیز نمود.

معرف اگر ذاتیات شیء را بیان کند، حتماً خالی از فصل نخواهد بود؛ زیرا تنها فصل است که ذاتی مساوی با شیء است. و اگر اوصاف عرضی را بیان کند، حتماً خالی از عرض خاص نخواهد بود؛ زیرا تنها عرض خاص است که عرض مساوی با معروض است. معرف فصلی را حد می خوانند و معرف عرضی را رسم می گویند، و هر يك از این دو اگر با جنس که نیم دیگر ذات (غیر از فصل) است همراه باشد، تام می باشد؛ وگرنه ناقص است، مثلاً در تعریف انسان، «حیوان ناطق» حد تام است و ناطق، حد ناقص. حیوان ضاحك، رسم تام است و ضاحك، رسم ناقص.

معمولاً می گویند تعریف حدی بهترین تعریف است؛ زیرا که ذاتیات شیء را بیان می کند. البته همین طور است؛ لیکن ما هیچ گاه مستقیماً به ذات اشیاء نمی رسیم و همواره از راه اوصاف و بررسی آنها و به کار بردن علائم ذاتی و عرضی می توانیم ذات را تشخیص بدهیم.

در برخورد معمولی بیش تر با آثار يك شیء در تماس هستیم که با ما تأثیر و تأثر متقابل دارد. یا با چیزهای دیگری

تفکر، ص ۲۶

تماس دارد. همان طور که وقتی می‌خواهیم يك مکتب را یا يك پدر را بشناسیم، آسان‌ترین راه مفید این است که دست پروردگان آن را بشناسیم و اعمال و رفتارشان را ببینیم، همان‌طور برای تشخیص انسان و گرگ، مثلاً آثار و اعمالشان را می‌بینیم، حتی در شناخت ماوراء الطبیعه و خود خداوند هم تا حدود زیادی می‌توانیم از سیر در خلق و آیات انفس و آفاق بهره بگیریم.

پس هر چند بهترین تعریف، تعریف حدی می‌باشد، لیکن شایع‌ترین تعریف، تعریف رسمی می‌باشد.

تمرینات:

۱- اقسام معرف را با مثال برای هر يك بنویسید.

۲- تعریف به اعم یا اخص ممکنست؟

۳- تعریف به اخفی چطور است؟

تفکر، ص ۲۷

«قضایا»

قضیه، هر جمله‌ی ترکیبی است که صدق و کذب پذیر باشد؛ یعنی بتوان به گوینده‌اش گفت راست می‌گویی، یا دروغ می‌گویی.

اگر در قضیه به ثبوت چیزی برای چیزی و یا اتحاد چیزی با چیزی بدون هیچ‌گونه تعلیق و شرطی حکم کردیم، آن را قضیه‌ی حمله می‌خوانیم، و گرنه قضیه شرطیه است. مثلاً علی علیه السلام امارت دارد (که حکم به ثبوت امارت برای علی علیه السلام کرده‌ایم). یا علی علیه السلام امیر است (که حکم به اتحاد امیر با علی علیه السلام کرده‌ایم) قضیه‌ی حمله است.

ولی: «لو آمن أهل القرى لكان خيراً لهم»، قضیه‌ی شرطیه است که حکم به ثبوت خیر برای مردم هر منطقه‌ای کرده‌ایم، نه مطلقاً، بلکه به شرط ایمان.

قضیه با تصدیق به تعریف مشهور فرق دارد. تصدیق، اعتراف به نسبت خبری کامل است، ولی قضیه، جمله‌ای ذهنی یا لفظی است که نسبت خبری کاملی دارد و به باور می‌آید. پس قضیه مورد تصدیق می‌باشد و تصدیق وارد بر قضیه.

لیکن اگر تصدیق را صورت علمی همراه با اعتراف به نسبت بگیریم تعبیر دیگری از قضیه‌ی ذهنی مورد پذیرش می‌باشد.

تفکر، ص ۲۸

هر قضیه سه جزء دارد: موضوع و محمول و حکم. و به اعتبار هر يك از این‌ها تقسیمی دارد و چون نسبت سنجی و

ربط موضوع و محمول هم به عنوان مقدمه‌ی حکم باید انجام شود، قضیه تقسیمی هم به اعتبار نسبت دارد.

تقسیم به اعتبار موضوع

موضوع قضیه چند صورت دارد: ۱- آن که شخص یا چیز معینی باشد. مانند: «ان ابراهیم لحلیم»، و آن را قضیه شخصی خوانند.

۲- آن که طبیعت، موضوع باشد. مانند: «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء»، و آن را قضیه طبیعی گویند.

۳- آن که طبیعت با قید کلیت موضوع باشد. مانند: «الانسان نوع»، و آن را قضیه عامه گفته‌اند.

بدیهی است که «الانسان نوع» با «الصلوة تنهی عن الفحشاء» فرق دارد.

دومی روی طبیعت صلوة حکم می‌کند، هر کجا و هر وقت باشد؛ ولی اولی روی طبیعت به قید کلیت حکم می‌کند؛ یعنی انسان کلی که فقط در ذهن تصور می‌شود، نوع است نه این که انسان هر کجا باشد. مثلاً انسان در ضمن فرد چون زید، که نوع نیست.

۴- آن که افراد طبیعت به طور مبهم و مهمل موضوع حکم باشند.

مثل این که بگویم انسان کاتب است و منظور این باشد که اجمالاً در میان افراد انسان کاتب وجود دارد. حالا چه قدر، کار نداریم. و آن قضیه‌ی مهمله خوانده می‌شود و قدر متیقن موضوع فقط بعض افراد است، نه همه‌ی افراد.

۵- آن که همه‌ی افراد طبیعت موضوع حکم باشند. مثل «ان الإنسان لفی خسر الا...» و آن قضیه‌ی محصوره‌ی کلیه می‌باشد.

تفکر، ص ۲۹

۶- آن که بعضی افراد طبیعت موضوع حکم باشند. مثل «بعضهم اولیاء بعض»، و آن را محصوره‌ی جزئی گویند.

قضیه شخصی از این نظر که حکم موضوع خاصی را می‌گوید و نمی‌توان به سایر موارد سرایت داد، معتبر نمی‌باشد. فی المثل اگر زید قائم باشد دلیل قیام عمر و نمی‌شود.

قضیه‌ی طبیعی هم چون ممکن است، اقتضای طبیعت اولیه را بگوید و ممکن است در شرائط وجودی بالفعل حکمش چنین نباشد، به درد استدلال و تعیین حکم افراد نمی‌خورد.

قضیه مهمله هم که مقدار افراد موضوع، معین نیست، و قدر متیقن فقط بعض افراد است، بیش از جزئی اعتبار ندارد. و بنابراین فقط قضیه‌ی محصوره‌ی کلیه و محصوره‌ی جزئی معتبر است. و هر یک از این دو ممکن است موجب باشند و یا سالبه. و به نام محصورات اربع خوانده می‌شوند.

تمرینات:

۱- قضیه را تعریف کنید.

۲- آیا قضیه همان تصدیق است؟

۳- قضیه‌ی حملیه و شرطیه را تعریف کنید.

۴- اجزاء قضیه را بگوئید.

۵- قضیه از چند نظر تقسیم می‌شود؟

۶- قضیه از نظر موضوع چند قسم دارد؟

تقسیم به اعتبار محمول

حرف سلب در قضیه سالبه گاهی جزء موضوع یا محمول می‌شود که در این صورت قضیه را معدوله الموضوع و یا معدوله المحمول

تفکر، ص ۳۰

خوانند. از این نظر که حرف سلب باید میان موضوع و محمول کار کند، نه این که خود جزء یکی از آن‌ها شود؛ پس چنین حرف سلبی از وضع خود عدول کرده است و به این مناسبت خود قضیه را هم «معدوله» می‌گویند. مثل این قضیه: «کل طلاق لا یكون علی السنّة فلیس بشئی». و: «هر جمادی غیر زنده است». و این که این تقسیم را به اعتبار محمول خوانده‌اند از این جهت است که عدول در طرف محمول خیلی بیش از موضوع می‌باشد.

تقسیم به اعتبار حکم

حکم در قضیه اگر بر موضوعی بدون شرط باشد حملیه است. چون انسان عدالت خواه است، و اگر معلق و مشروط باشد، شرطیه است، مثل اگر خورشید طالع باشد روز است. حال اگر تعلیق و شرط به روشنی در قضیه ذکر شود، شرطیه متصله است. مثل قضیه‌ی مزبور. و اگر با دقت و تأمل استفاده شود، و در ظاهر قضیه فقط حکم به منافات یا عدم منافات دو نسبت باشد، قضیه شرطیه منفصله است. مثل: یا این که هر عدد زوج است یا فرد. «یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا». که در حقیقت مفید شرطیت است؛ یعنی اگر زوج باشد فرد نیست، و بر عکس. و اگر عذابشان کنی احسان نمی‌کنی و بر عکس. جزء اول شرطیه را مقدم، و جزء دوم را تالی خوانند. چنان‌که در حملیه موضوع و محمول خوانده می‌شوند. هر یک از متصله و منفصله اقسامی دارند؛ زیرا اگر اتصال و منافات در آن‌ها روی علاقه و یا عناد ذاتی دو جزء باشد، متصله را لزومیّه و منفصله را عنادیّه خوانند. مثل: اگر خورشید طالع باشد روز است و عدد یا زوج است یا فرد. و اگر بدون علاقه و عناد بلکه صرف اتفاق

تفکر، ص ۳۱

باشد، اتفاقیّه می‌باشد. مثل: هر وقت زید سخن می‌گوید خری هم در برابرش به صدا می‌آید. و یا: هر وقت آدم زید را هم این جا دیده‌ام.

و اگر اتفاق یا علاقه و عناد معلوم نباشد مطلقه می‌باشد. مثل:

وقتی سوره‌ای می‌آید که به خدا ایمان آورده و با پیامبرش جهاد کنید، قدرتمندان از تو اجازه مرخصی می‌گیرند. قضیه‌ی منفصله تقسیمی هم جداگانه دارد: یا حقیقیّه است یا مانعة الجمع یا مانعة الخلو. منفصله‌ی حقیقیّه آن است که انفصال و جدائی مقدم و تالی به طور کامل بوده وجوداً و عدماً با هم جمع نشوند. مثل: عدد یا زوج است یا فرد، که جمع زوجیت و فردیت نه در وجود و نه در عدم نمی‌شود؛ یعنی نمی‌شود که یک عدد هم زوج باشد و هم فرد، و نمی‌شود که یک عدد نه زوج باشد و نه فرد.

منفصله‌ی مانعة الجمع آن است که فقط وجوداً با هم جمع نمی‌شوند نه عدماً؛ یعنی می‌شود که هیچ يك از مقدم و تالی تحقق نیابد. مثل: «یا به آن‌ها احسان کن، و یا عذاب و مجازاتشان کن» که این دو با هم جمع نمی‌شوند؛ لیکن ممکن است از کنار آن‌ها رد شده نه آن‌ها را عذاب کند و نه احسان نماید.

منفصله‌ی مانعة الخلو آن است که عدماً جمع نمی‌شود نه وجوداً؛ یعنی نمی‌شود که هیچ يك از مقدم و تالی نباشد؛ ولی می‌شود که هر دو با هم موجود باشند. مثل: هر مجموعه‌ای یا با نفی جمیع اجزایش نفی می‌شود یا با نفی یکی از اجزایش. که نمی‌شود يك مجموعه‌ای نفی شود بدون نفی همه‌ی اجزاء، و یا نفی يك جزئش؛ ولی می‌شود که يك مجموعه‌ای نفی شود به وسیله‌ی نفی يك جزء و هم همه‌ی اجزاء.

تفکر، ص ۳۲

توجه

قضیه‌ی شرطیه در اصل دو قضیه است که به وسیله ادوات شرط اتصالی و یا انفصالی، به صورت يك قضیه در آمده است. مثلاً در قضیه "اگر روز باشد خورشید طالع می‌باشد" کلمه‌ی (اگر) را بردارید، دو قضیه مستقل پیدا می‌شود.

تمرینات:

۱- معدولة المحمول را مثال بزنید.

۲- چرا معدولة خوانده می‌شود؟

۳- تقسیم قضیه به شرطیه و حملیه به چه اعتبار است؟

۴- منفصله‌ی مانعة الخلو را مثال بزنید.

تقسیم به اعتبار نسبت

هرچه در ذهن تصور شود از نظر وجود خارجی یا ممکن الوجود است، یا ممتنع الوجود، یا ضروری الوجود. محمول هر قضیه هم طبق همین قاعده می‌باشد، یعنی ثبوت آن برای موضوع یا ضرورت دارد یا امتناع و یا امکان. و بنابراین نسبت میان موضوع و محمول در هر قضیه از نظر واقع، کیفیتی امکانی یا امتناعی و یا ضروری دارد. اگر در قضیه کیفیت مزبور ذکر شود، قضیه را موجه خوانند. مثل این قضایا: انسان بالضروره حیوان است و انسان بالامتناع حجر است، و انسان بالامکان کاتب است. واقع ضرورت و امتناع و امکان برای واقع این محمولات کیفیت خوانده می‌شود. و لفظ ضرورت و امتناع و امکان را جهت گویند. هر يك از این سه جهت مزبور فروعی دارند که ذکر می‌شود. البته امتناع همان ضرورت سلب است و بنابراین دو

تفکر، ص ۳۳

چیز اصل است:

ضرورت (ضرورت اثبات یا سلب) و امکان (که در معنی سلب ضرورت است).

ضرورت اقسامی دارد از جمله:

۱- ضرورت در زمان معین که قضیه‌اش را وقتی‌ه‌ی مطلقه می‌خوانند. چون: هر کسی در قیامت بالضروره پاداش

دریافت می‌کند.

- ۲- ضرورت در زمان غیر معین که قضیه‌اش را منتشره‌ی مطلقه می‌گویند. چون هر کسی بالضروره خواهد مرد.
- ۳- ضرورت با وصف خاص موضوع. مثل هر عارفی بالضروره از خلق منقطع است؛ یعنی تا در حال عرفان است و آن قضیه را مشروطه‌ی عام گویند.
- ۴- ضرورت مطلقه که هیچ شرطی جز وجود موضوع ندارد. مثل هر انسانی بالضروره حیوان است؛ یعنی همین که انسانی موجود شد، مسلماً حیوانیت هم دارد، و این قضیه را ضروریه مطلقه گویند.
- ۵- ضرورت ازلی که هیچ شرطی حتی وجود موضوع ندارد؛ زیرا موضوعش عین وجود است مثل وجود بالضروره منشأ برکات است، خداوند بالضروره عالم به همه چیز است. و در مفاهیم هم مانند: انسان، انسان است.

اقسام امکان

امکان محمول برای موضوع گاهی فقط در همان حد امکان می‌ماند، و گاهی خارجاً تحقق و فعلیت می‌یابد، و در این فرض گاهی دوام هم می‌یابد. پس امکان شامل فعلیت و حتی دوام هم می‌باشد. و هر يك از امکان مجرد، و فعلیت، و دوام هم اقسامی دارند.

تفکر، ص ۳۴

- دوام اقسامی دارد، از جمله: ۱- دوام محمول برای موضوع، در حال وصف عنوانی موضوع. مثل: هیچ مؤمنی شراب نمی‌نوشد مادامی که ایمان دارد. و این قضیه عرفیه‌ی عامه خوانده می‌شود.
- ۲- دوام محمول برای موضوع در وقت معین. مثل: هر مؤمنی تا در این دنیا است دائماً در زندان است.
- ۳- دوام محمول برای موضوع بدون هیچ شرطی جزء بقاء موضوع. مثل: هر شیئی مادی تا هست دائماً به طرف کمال حرکت می‌کند.
- فعلیت و تحقق (بدون دوام) هم اقسامی دارد:
- ۱- فعلیت ذاتی یعنی تحقق محمول برای موضوع در یکی از زمان‌های وجود موضوع. مثل هر انسانی گاهی تنفس می‌کند.
- ۲- فعلیت وصفی یعنی تحقق محمول برای موضوع در یکی از اوقات وصف عنوانی. مثل: برخی از مطالعه‌کنندگان گاهی در حال مطالعه چرت می‌زنند.
- امکان صرف هم اقسامی دارد از جمله:
- ۱- امکان خاص یعنی محمول برای موضوع نه لازم است و نه ممنوع. مثل: آدم آبی موجود است بالامکان الخاص.
- ۲- امکان عام یعنی محمول برای موضوع محال نیست، ولی دیگر متعرض لزوم و عدم لزومش نیست؛ شاید لازم باشد و شاید همان طور که محال نیست لازم هم نباشد، عامه مردم از کلمه‌ی امکان همین را می‌فهمند، مثلاً آن‌ها از جمله‌ی: آدم آبی موجود است، بالامکان فقط می‌فهمند که محال نیست.

تفکر، ص ۳۵

تمرینات:

۱- ضرورت اطلاقی با ضرورت ازلی چه فرقی دارد؟

۲- مشروطه عامه را تعریف کنید.

۳- عرفیه عامه با مشروطه‌ی عامه چه فرقی دارد؟

۴- امکان خاص با عام چه فرقی دارد؟

۵- فعلیت چند قسم است؟

نسبت میان قضایا: عکس

قضیه را می توان عکس نمود، یعنی محمول را به جای موضوع و موضوع را به جای محمول نهاد. مثلاً در برابر (هر انسانی حیوان است) بگوییم بعضی حیوان‌ها انسانند.

عکس بر دو قسم است. عکس مستوی و عکس نقیض.

عکس مستوی این است که طوری طرفین قضیه را به جای هم بنشانیم که بدون تصرف در سلب و ایجاب، قضیه همچنان صادق و صحیح بماند. و برای این منظور باید در عکس موجه کلیه علاوه بر تغییر جای موضوع و محمول، کلیتش را برداشته، موجهی جزئی‌اش کنیم، و سالبه‌ی جزئی را اساساً عکس نکنیم. در دیگر موارد کاری نداریم جز همان تغییر موضوع و محمول.

در عکس (هر انسانی حیوان است) می‌گوییم بعضی حیوان‌ها انسانند.

و علت تغییر کلیت به جزئیت این است که ممکن است محمول اعم از موضوع باشد (چون مثال بالا)، آن وقت در عکس آن کلیت صدق نمی‌کند؛ ولی در عکس برخی انسان‌ها حیوانند همان طور به صورت جزئی می‌گوییم برخی حیوان‌ها انسانند.

تفکر، ص ۳۶

در عکس سالبه‌ی کلیه هیچ کاری جز تغییر محل موضوع و محمول انجام نمی‌دهیم و مثلاً در عکس: هیچ فرشته‌ای انسان نیست می‌گوییم هیچ انسانی فرشته نیست. زیرا بدون احتیاج به هیچ عمل دیگری، به طور کلیت عکس آن صدق می‌کند.

ولی سالبه‌ی جزئی را نمی‌توانیم عکس کنیم، چون ممکن است موضوع اعم از محمول باشد. مثلاً می‌توانیم بگوییم برخی حیوان‌ها انسان نیستند؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم برخی انسان‌ها حیوان نیستند.

عکس هر قضیه‌ای لازمه‌ی عم اصل قضیه است، یعنی اگر اصل قضیه صادق است عکس هم صادق است. ولی ممکن است اصل قضیه کاذب باشد؛ ولی عکس آن صادق باشد. (مثلاً هر حیوانی انسان است کاذب است ولی برخی انسان‌ها حیوانند صادق است).

پس نسبت هر قضیه با عکسش عموم و خصوص مطلق است.

عکس نقیض

عکس نقیض همان طور که از نامش معلوم است این است که نقیض موضوع و محمول را طوری به جای یک دیگر نشانیم که بدون تصرف در سلب و ایجاب آن، صدق و راستی اصل قضیه محفوظ بماند، و بدین جهت باید سالبه‌ی کلیه به سالبه‌ی جزئی برگردد؛ ولی موجه‌ی کلیه به همان صورت کلیت باقی خواهد ماند، و موجه‌ی جزئی‌ی همچون سالبه‌ی جزئی در عکس مستوی، اساساً عکس ندارد.

قضیه‌ی هر انسانی حیوان است عکس نقیضش می‌شود، هر غیر حیوانی غیر انسان است. و عکس نقیض هیچ انسانی سنگ نیست یا برخی انسان‌ها سنگ نیستند می‌شود برخی غیر سنگ‌ها غیر انسان نیستند.

تفکر، ص ۳۷

و این که گفتیم موجه‌ی جزئی عکس ندارد؛ از این جهت است که در مثل: «بعض الحیوان لا انسان» نمی‌توان بگوییم «بعض الانسان لا حیوان».

تناقض

هر قضیه‌ای با نقیض خود متباین می‌باشد. تناقض نسبت تباینی میان هر قضیه با نقیضش می‌باشد. و تناقض، اختلاف دو قضیه است به طوری که هیچ گاه با هم جمع نشوند.

نقیض هر چیزی رفع اوست. مثلاً لا انسان نقیض انسان است؛ زیرا که رفع اوست. و در قضایا نقیض "کل انسان حیوان" رفع آن است یعنی این طور نیست که هر انسانی حیوان باشد، یعنی بعضی انسان‌ها حیوان نیستند.

دو قضیه‌ی نقیض در کم (کلیت و جزئیت) و کیف (سلب و ایجاب) با یک دیگر اختلاف دارند؛ ولی در همه‌ی جنبه‌های دیگر قضیه با هم اتحاد دارند، و گرنه تناقض تحقق نمی‌یابد. از جمله موضوع و محمول و شرط و اضافه، جزء و کل، مکان، زمان، قوه و فعل. مثلاً این دو قضیه با هم تناقض ندارند: امسال تابستان گرم بود (در هوای آزاد گرمسیر) و امسال گرم نبود (در هوای سرد سیر یا با کولر) زیرا در شرط اتحاد ندارند. همین طور اگر موضوع دو قضیه یا محمول آن‌ها یا زمان و مکان آن‌ها مختلف باشند، یا حکم در یکی روی کل باشد و در دیگری روی جزء، یا یکی با قید اضافه‌اش به چیزی، و دیگری بدون آن، یا در یکی حکم بالفعل منظور شود و در دیگری بالقوه. بنا به آن چه گفته شد نقیض سالبه‌ی کلیه، موجه‌ی جزئی است و

تفکر، ص ۳۸

نقیض موجه‌ی کلیه، سالبه‌ی جزئی است. و اگر قضیه موجه باشد، باید جهتش را هم برداریم. مثلاً نقیض ضروری‌ی مطلقه، ممکنه‌ی عامه است: نقیض کل انسان حیوان بالضروره، بعض الانسان لیس بحیوان بالامکان می‌باشد.

اقسام تغایر

تناقض یکی از انواع تغایر است. تغایر کلاً سه قسم است.

هر دو چیزی که تصور می‌کنیم اگر حمل یکی بر دیگری صحیح باشد، متحدان نامیده می‌شود. مثل حسن قائم است، و گرنه متغایران هستند که بر سه قسمند:

- ۱- تغایر تماثلی: نسبت میان دو چیزی که در ماهیت و ذات اتحاد دارند؛ لیکن اجتماع آنها در مکان واحدی امکان پذیر نباشد، چون زید و عمرو، و همین طور هر دو جسم دیگری که چون جسم هستند و مکان جداگانه‌ای می‌خواهند، نمی‌توانند مکان واحدی داشته باشند، و هر يك مکان جداگانه‌ای می‌خواهند.
- ۲- تغایر تخالفی: نسبت میان دو چیزی که ذاتاً مختلف‌اند؛ لیکن امکان اجتماع دارند چون شیرینی و سفیدی.
- ۳- تغایر تقابلی: نسبت میان دو چیزی که ذاتاً مختلف‌اند و هم اجتماعشان غیر ممکن باشد. و این تغایر تقابلی چهار قسم است:
 - ۱- تقابل تضایف: نسبت میان دو چیزی که تصور یکی متوقف بر تصور دیگری باشد؛ مثل پدر و فرزندی.
 - ۲- تقابل تضاد: نسبت میان دو امر وجودی که میانشان کمال جدائی و تباین است؛ ولی تحت یک جنس نزدیک واردند و

تفکر، ص ۳۹

- ارتفاعشان از یک موضوع ممکن است، ولی اجتماعشان ممکن نیست، مثل: سیاهی و سفیدی که دو امر وجودی هستند و کمال جدائی با هم دارند که یکی این طرف رنگ‌ها و دیگر پایان رنگ‌ها می‌باشد و تحت جنس قریب رنگ‌ها، یعنی اصل لون و رنگ واردند، و امکان اجتماع در نقطه‌ی واحدی ندارند.
- ۳- تقابل عدم و ملکه: نسبت میان یک چیز و سلب آن در موضوعی که اقتضای وجودش باشد. مثل: کوری و بینائی در انسان (نه در دیوار مثلاً).
 - ۴- تقابل سلب و ایجاب مطلقاً یعنی بدون شرط اقتضای وجود. و این همان تناقض است.

تذکر

اصل امتناع تناقض که به تعبیر: «النقیضان لا یجتمعان ولا یرتفعان» معروف است. اصل الاصول، و ام القضا یا نامیده می‌شود و برای هر کسی بدیهی است. فایده‌ی بحث تناقض این است که اگر نقیض چیزی باطل شد، حق بودن آن چیز روشن می‌شود، و احتیاج به دلیل دیگری نیست.

تمرینات:

- ۱- عکس مستوی و عکس نقیض را تعریف کنید.
- ۲- عکس سالبه کلیه در مستوی و نقیض چگونه است؟
- ۳- عکس نقیض، هیچ انسانی فرشته نیست چه می‌شود؟
- ۴- تناقض را تعریف کنید.
- ۵- قسم‌های تناقض را بنویسید.

تفکر، ص ۴۰

- ۶- فائده بحث تناقض چیست؟

۷- نقیض این قضیه را بنویسید: هر انسانی بالضروره حیوان است.

ترکیب قضایا

مهم ترین فایده بحث قضایا در ترکیب آن‌ها است.

ترکیب قضایا سه صورت دارد:

۱- ترکیب قضایای جزئی با هم برای استفاده‌ی حکم کلی آن‌ها و این را استقراء گویند. مثل این که تحقیق در حال حیوان نموده، ببینیم هنگام راه رفتن دست و پای آن‌ها از عقب خم می‌شود، و آنگاه تشکیل قضایای زیاد جزئی درباره‌ی حیوانات مختلف داده و سپس يك حکم کلی نموده می‌گوییم هر حیوانی چنین است.

۲- ترکیب يك قضیه‌ی جزئی با قضیه‌ی جزئی دیگر، تا حکم یکی از آن دو را برای دیگری اثبات کنیم، و این را تمثیل گویند. مثل این که بگوییم آبجو مانند شراب است و شراب حرام است، پس آبجو هم حرام است.

۳- ترکیب يك قضیه‌ی جزئی با قضیه‌ی کلی، تا حکم کلی را برای جزئی تحت آن اثبات کنیم. (منظور از جزئی، جزئی اضافی است)، مثل این که بگوییم زید انسان است، و هر انسانی حیوان است، پس زید حیوان است. یا انسان حیوان است و حیوان جسم است پس انسان جسم است.

استقراء

استقراء را معمولاً این طور تعریف می‌کنند: حجت و دلیلی که در آن از حکم جزئیات، استدلال بر حکم کلی آن‌ها شود. استقراء در

تفکر، ص ۴۱

علوم اجتماعی، آمارگیری نامیده می‌شود و موضوعش را واحد آماری گویند و حتماً باید در آن مراعات زمان و مکان و سایر خصوصیات موضوع بشود.

استقراء دو قسم است: تام و ناقص. تام آن است که حال همه‌ی جزئیات را طوری تفحص کنیم که چیزی کنار نماند، شك نیست که آن يك دلیل تام و کاملی می‌باشد که شیخ الرئیس آن را قیاس مقسم (قیاسی قسمت شده) نامیده است. مثل این که همه‌ی افراد حیوان را تفحص نموده، ببینیم راه می‌روند، بگوییم همه‌ی حیوان‌ها راه می‌روند.

ناقص آن است که حال بیش تر جزئیات (نه همه‌ی آن‌ها) تحقیق شود و بخواهیم اثبات حکم کلی آن‌ها را بنماییم. و روش است که نمی‌تواند دلیلی برای يك حکم کلی باشد. فرض کنید اجتماعات زیادی را دیده‌ایم که هنگام ابراز احساسات کف می‌زنند، بگوییم در همه اجتماعات انسان‌ها برای ابراز احساسات کف می‌زنند.

تمثیل

دلیلی که از دو قضیه تشکیل یافته تا به علت تشابهی که میان آن‌ها هست حکم یکی را بر دیگری ثابت کنیم، تمثیل نامیده می‌شود. و بنابراین چهار رکن دارد:

۱- مشبه به یا اصل.

۲- مشبه یا فرع.

۳- وجه شبه یا علت جامعه.

۴- اثبات علیّت وجه شبه برای حکم. و پس از این‌ها حکم اصل برای فرع ثابت می‌شود. و فی المثل می‌گوییم چون اسکار علت حرمت خمر می‌باشد، پس آبجو که مسکر است حرام است. ولی همه‌ی سخن اینجاست که چگونه اثبات کنیم علت حرمت خمر مثلاً اسکار است؟ به‌طور مطلق نه چیزهای دیگر و نه اسکار

تفکر، ص ۴۲

خاص در خصوص خمر و یا به حد اسکار خمر، برای اثبات این مطلب راه‌های مختلفی پیشنهاد شده است که مهم‌ترین آن‌ها این دو راه می‌باشد:

۱- دوران، که طرد و عکس هم نامیده می‌شود. منظور این است که دقت کنیم ببینیم اگر حکم حرمت (در مثال)، دایر مدار اسکار باشد، مطلب ثابت است. به تعبیر شیخ طوسی رحمه الله به نقل از آن‌ها که تمثیل را معتبر می‌دانند، می‌بینیم: خمر صفات زیادی پیدا می‌کند و هیچ یک مدار حرمت نمی‌باشد. همین که قوام خاصی که همراه اسکار است، به وجود آمد، حرام می‌شود و باز وقتی از آن حالت بیرون آمده، سرکه شد، حلال می‌شود. از این‌جا معلوم می‌شود که علت حرمت، فقط اسکار به‌طور مطلق است.

ولی این سخن تمام نیست؛ زیرا ممکن است صفت دیگری در خمر باشد که همراه اسکار خمری و ملازم آن است، و آن صفت ملاک حرمت باشد، و با اسکار آبجو همراه نباشد، و شاید اسکار علت حرمت باشد ولی اسکار به اندازه خمر، نه مطلق اسکار که در آبجو هم می‌باشد.

۲- تردید که سبر و تقسیم خوانده می‌شود؛ یعنی همه‌ی اوصاف اصل (چون خمر در مثال) را به دست آوریم و سپس یکایک را بررسی کنیم و بگوییم: آیا این وصف علت حرمت می‌باشد؟ و سپس آن را باطل کنیم. (مثلاً با این بیان که آن صفت در فلان شیء هم هست و حرام نمی‌باشد) و هم چنین صفت دیگر و دیگر را تا فقط یک صفت که مثلاً اسکار است، باقی بماند. و به این ترتیب اثبات می‌شود که از میان صفات مختلف شراب، چون مایع بودن، و رنگ مخصوص داشتن، و مزه یا بوی مخصوص داشتن، و اسکار و ... فقط اسکار علت

تفکر، ص ۴۳

حرمت است؛ ولی این هم درست نیست، زیرا احاطه‌ی به همه‌ی اوصاف یک شیئی معمولاً امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تمرینات:

- ۱- قضیه را به چند قسم می‌توان ترکیب نمود؟
- ۲- استقراء را تعریف و اقسام آن را شرح دهید.
- ۳- استقراء، کدام قسم از ترکیب قضایا است؟
- ۴- تمثیل را تعریف کنید.
- ۵- تمثیل چند رکن دارد؟
- ۶- رکن رابع را چگونه اثبات می‌کنند؟

تفکر، ص ۴۴

«قیاس»

قیاس که برخی اروپائیان آن را تحول می‌نامند، دلیلی تشکیل شده از چند قضیه است که بوسیله آن‌ها قضیه دیگری ثابت می‌شود که نتیجه قیاس نامیده می‌شود. مثل: انسان حیوان است و هر حیوانی جسم است/ انسان جسم است. قیاس به اقترانی و استثنائی تقسیم می‌شود: اگر نتیجه قیاس به طور کامل یعنی با همه ماده و صورتش در متن قیاس ذکر شود، استثنائی است؛ ولی اگر ماده نتیجه در قیاس ذکر شود لیکن با آن هیئت ذکر شده در مقدمات نباشد، اقترانی خوانده می‌شود. مثلاً: اگر علی علیه السلام خلیفه الله باشد او انسان کامل است؛ ولی او خلیفه الله هست، پس او انسان کامل هم می‌باشد. قیاس استثنائی است که عین نتیجه: او انسان کامل است، در متن قیاس آمده است. ولی: علی علیه السلام خلیفه الله و هر خلیفه الله انسان کامل است پس علی علیه السلام انسان کامل است، اقترانی است؛ زیرا نتیجه به طور کامل (یعنی ماده و هیئت با هم) در متن قیاس نیامده است.

تفکر، ص ۴۵

اقسام استثنائی

قیاس استثنائی همان طور که ملاحظه کردید، متشکل از يك قضیه شرطیه و يك قضیه حملیه می‌باشد. شرطیه‌اش می‌تواند متصله باشد و یا منفصله، و منفصله هم مانعة الجمع است یا مانعة الخلو یا منفصله‌ی حقیقیه. قضیه‌ی حملیه‌ای که با شرطیه‌ی متصله است، گاهی در مقدمه، وضع مقدم می‌کند، و گاهی وضع تالی، و گاهی نفی مقدم می‌کند، و گاهی نفی تالی. ولی تنها وضع مقدم یا نفی تالی نتیجه می‌دهد. مثل: اگر زید انسان باشد حیوان است؛ لیکن او انسان است، پس حیوان است. ولی نفی مقدم نتیجه‌ی نفی تالی نمی‌دهد و وضع تالی هم وضع مقدم را نتیجه نمی‌دهد؛ زیرا ممکن است تالی اعم از مقدم باشد. مانند مثال مزبور لیکن اگر منفصله‌ی حقیقیه باشد، وضع و یا نفی هر يك از مقدم و تالی آن، در قضیه‌ی حملیه همراهش، نتیجه می‌دهد. مثل: یا این عدد زوج است و یا فرد؛ لیکن فرد است، پس زوج نیست، یا فرد نیست؛ پس زوج است یا زوج است، پس فرد نیست یا زوج نیست؛ پس فرد است.

و اگر منفصله مانعة الجمع باشد، وضع مقدم و یا تالی، نفی دیگری را نتیجه می‌دهد؛ چون اجتماعشان محال است، لیکن نفی یکی مفید چیزی نیست، چون مانعة الخلو نمی‌باشد. مثل: یا این حیوان گاو است یا گوسفند. و اگر مانعة الخلو باشد، فقط نفی هر يك از مقدم و تالی، وضع دیگری را نتیجه می‌دهد. مثل: حسن یا در دریاست و یا غرق نمی‌شود. (یعنی اگر در دریا نباشد، غرق نمی‌شود و اگر غرق بشود، در دریا هست).

تفکر، ص ۴۶

قیاس خلف

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____
 یکی از اقسام قیاس استثنائی، قیاسی است که به نام قیاس خلف خوانده می‌شود. به معنای وراء و پشت. و آن قیاسی است که از راه ابطال نقیض يك چیزی (که وراء و آن طرف اصل می‌باشد)، مطلب را اثبات می‌کنیم، به این طور: اگر این مطلب ثابت نباشد، باید نقیض آن ثابت باشد؛ لیکن نقیض آن محال است (به هر دلیل)، پس اصل مطلب ثابت است.

مثلاً: اگر خداوند وحدت نداشته باشد باید تعدد یا ترکیب داشته باشد لیکن تعدد و ترکیب خداوند محال است (با ادله آن بحث)، پس خداوند وحدت دارد.

تمرینات:

- ۱- قیاس را تعریف کنید.
- ۲- اقسام قیاس استثنائی را بیان کنید.
- ۳- استثنائی با منفصله‌ی حقیقیه در چند صورت و چگونه نتیجه می‌دهد؟
- ۴- قیاس خلف چیست؟

قیاس اقترانی و اقسام آن

موضوع نتیجه قیاس اقترانی را، اصغر، و محمول آن را اکبر می‌نامند و مقدمه‌ای که مشتمل بر اصغر است صغری، و آن که مشتمل بر اکبر است کبری نامیده می‌شود، و چیزی که در قیاس تکرار می‌شود و به منزله‌ی واسطه‌ای برای رساندن اکبر به اصغر است، حد وسط نامیده می‌شود. مثلاً در این قیاس: انسان حیوان است و هر

تفکر، ص ۴۷

حیوان جسم است پس انسان جسم است، مقدمه اول که مشتمل بر انسان (موضوع نتیجه) است، صغری، و مقدمه دوم که مشتمل بر جسم (محمول نتیجه) است، کبری خوانده می‌شود، و حیوان که تکرار شده و واسطه میان انسان و جسم است، حد وسط خوانده می‌شود.

قیاس اقترانی چهار قسم دارد:

- ۱- آن که حد وسط در صغری محمول و در کبری موضوع باشد.
مانند مثال بالا و این شکل اول می‌باشد.
 - ۲- آن که حد وسط در صغری و هم در کبری محمول باشد. مثل بعضی حیوان‌ها انسانند و هیچ سنگی انسان نیست / بعضی حیوان‌ها سنگ نیستند. و این را شکل دوم می‌نامند.
 - ۳- آن که حد وسط در صغری و هم در کبری موضوع باشد مثل بعضی حیوان‌ها انسانند و هیچ حیوانی فرشته نیست / بعضی انسان‌ها فرشته نیستند. و این را شکل سوم گویند.
 - ۴- آن که حد وسط در صغری موضوع و در کبری محمول باشد.
مثل هر انسانی می‌تواند خلیفه الله باشد و هر ناطقی انسان است / بعضی خلیفه الله‌ها ناطق هستند. و این را شکل چهارم می‌نامند.
- مهم‌ترین اقسام قیاس، شکل اول می‌باشد که فکر به طور طبیعی حرکت می‌کند: از اصغر به اوسط و از اوسط به اکبر.

شما خودتان ببینید: انسان حیوان است و حیوان جسم است/ انسان جسم است. چقدر سلیس و طبیعی است.

و به نظر ما تفکر طبیعی در بخش قضایا و تصدیقات، همین تفکر به صورت قیاس شکل اول و یا انواع قیاس استثنائی است. انواع سه گانه دیگر قیاس اقترانی به این روشنی نیست، و مؤلفین و واضعین منطق، دلایل آن‌ها را پیش تر به وسیله‌ی شکل اول روشن می‌کنند.

تفکر، ص ۴۸

شرط قیاس شکل اول این است که صغری موجب و کبری کلی باشد؛ زیرا اگر صغری سالبه باشد، اصغر تحت اوسط مندرج نمی‌شود و رشته این تفکر طبیعی پاره می‌شود. و اگر کبری کلی نباشد، باز هم ممکن است اوسطی که تحت اکبر می‌باشد، شامل اصغر نشود. بنابراین تفکر طبیعی این قیاس با ایجاب صغری و کلیت کبری صورت می‌گیرد. ببینید تفکر این حدیث چقدر طبیعی است:

«من کان عاقلاً کان له دین، ومن کان له دین دخل الجنة».

همان‌طور که در بحث مفاهیم تصویری، تفکر طبیعی کشف یک مجهول این بود که اوصاف و خواص یک شیء را به دست آوریم، و سپس با در دست داشتن علامت ذاتی و عرضی بودن شیئی، ذات و حقیقت و نیز آثار آن را به دست آوریم، همین‌طور در بحث تصدیقات، تفکر طبیعی این است که ببینیم میان موضوع و محمول مطلوب ما (که در پی تحقیق آن هستیم)، چه چیزهایی می‌توانند واسطه شوند، و وقتی واسطه را پیدا کردیم فوراً در ذهنمان تشکیل یک قیاس می‌دهیم تا ببینیم شرایط واسطه شدن را دارد یا نه؛ مثلاً اکبر به طور کلی بر آن حمل می‌شود یا نه؟ و خود آن با اصغر چه نوع رابطه‌ای دارد؟ سلبی یا ایجابی، جزئی یا کلی؟ و آنگاه اگر اصغر را مندرج تحت اوسط و اوسط را مندرج تحت اکبر دیدیم، به طور طبیعی به نتیجه رسیده‌ایم، و فی‌المثل رابطه‌ی عقل با ورود در بهشت را یافتیم که پذیرش دین الهی می‌باشد. با این رابطه تفکر طبیعی ما انجام یافته است.

تمرینات:

۱- قیاس اقترانی را تعریف کنید.

۲- اقسام چهارگانه‌ی آن را شرح دهید.

تفکر، ص ۴۹

۳- تفکر طبیعی در تصورات و در قضایا چگونه است.

۴- شکل اول قیاس چه شرائطی دارد؟

صناعات خمس

اقسامی که پیش از این برای قیاس شمردیم مربوط به شکل و هیئت قیاس بود. قیاس اقسامی هم از نظر ماده و محتوی دارد. اگر قضایای مذکور در قیاس اساساً مفید تصدیق و باور نباشد و فقط نیروی خیال را تحریک نموده، تعجب و شگفتی بیاورد، آن قضایا را قضایای شعری و آن قیاس را قیاس شعری می‌نامند. و اگر مفید باور باشد،

لیکن در حد ظن و گمان، قیاس مزبور را خطابی می‌نامند. و اگر مفید تصدیق جزمی غیر یقینی باشد، لیکن مورد اعتقاد عموم مردم باشد و یا لاقلاً طرف مقابل ما آن را پذیرفته است، قیاس جدلی می‌باشد. و اگر مفید تصدیق جزمی غیر یقینی باشد و عموم هم آن را باور ندارند و طرف مقابل هم آن را قبول ندارد و به اشتباه می‌پذیرد، قیاس مغالطی می‌باشد. این پنج قسم را صناعات خمس می‌گویند. توضیح این مطالب و مثال هر یک را به تفصیل ذکر خواهیم نمود.

تفکر، ص ۵۰

«برهان»

برهان قیاسی است که مفید یقین باشد. یقین یک نوع علم و آگاهی است که ثابت و مطابق با واقع باشد و امکان خلاف آن نباشد و به تعبیر دیگر: (آگاهی و علمی که جزمی و مطابق با واقع باشد). و بنابراین قیاس برهانی، قیاسی است که از قضایای مطابق با واقع و قطعی تشکیل شود، تا مفید یقین باشد. قضایای یقینی دو دسته‌اند: اصلی و فرعی. یقینیات اصلی همان قضایای بدیهی هستند، و یقینیات فرعی قضایای نظری هستند، که با فکر و تأمل به بدیهیات برمی‌گردند، و بنابراین باید بدیهیات را شناخت که به قول مرحوم سبزواری سرمایه کسب فکری مامی باشند. بدیهیات شش دسته‌اند:

- ۱- آن‌هایی که صرف تصور موضوع و محمول و نسبت میان آن‌ها، ما را به آن‌ها معتقد می‌سازد. مانند: هر مجموعه‌ای بزرگ‌تر از هر جزء آن است، یا جمع دو نقیض با هم محال است. این دسته از بدیهیات را اولیات می‌نامند.
- ۲- آن‌ها که صرفاً تصور طرفین کافی نیست و احتیاج به واسطه‌ای هست، لیکن واسطه مزبور دائماً هنگام تصور قضیه منظور در ذهن ما

تفکر، ص ۵۱

- حاضر است. مانند: "عدد چهار جفت می‌باشد." جفت بودن عدد چهار احتیاج به این دارد که معنی جفت بودن روشن شود تا ببینیم عدد چهار جفت است یا نه، لیکن این معنی را همه می‌دانیم و هنگام تصور قضیه مزبور در ذهنمان حاضر است. جفت یعنی عددی که به دو عدد متساوی تقسیم شود. چون چهار که به عدد دو تقسیم می‌شود و این قضایا را فطریات می‌نامند.
- ۳- آن‌ها که واسطه می‌خواهند، و واسطه مزبور هم دائماً حضور ذهنی ندارد و آن واسطه قرائنی است که موجب حدس قطعی می‌شود. مانند حکم در زمستان به این که تابستان امسال گرم است. در صورتی که قرائن قطعی بر مطلب مزبور داشته باشیم، و این گونه قضایا حدسیات نامیده می‌شود.
 - ۴- آن‌ها که واسطه مزبورشان تجربه شخصی درباره‌ی آن قضایا باشد. مانند: "آب دهان بامدادی برای خوب کردن ریش شدن پوست انگشتان مفید است" و یا: "ظلم که از حد گذشت، خداوند ولایت مظلوم را به عهده می‌گیرد و ظالم را به سزایش می‌رساند." و این‌ها را تجربیات می‌نامند.

در تجربیات نیاز به دو مقدمه داریم:

- ۱- تکرار مشاهده حکم مزبور، که با تحقیق در موارد گوناگون به دست می آید.
 - ۲- مقدمه‌ی عقلی که به آن اضافه می شود: اگر این نتیجه و اثر اتفاقی بود، نباید در این همه موارد زیاد و مختلف، یکسان موجود باشد.
- اگر انضمام مقدمه‌ی مزبور ممکن نباشد، تجربه نیست و فقط استقراء می باشد که دلیل ظنی می باشد. مثلاً این قضیه که: همه‌ی

تفکر، ص ۵۲

حیوانات (غیر انسان) چهار دست و پا راه می روند، ظنی و استقرائی می باشد؛ زیرا ما تعداد زیادی حیوانات را این طور دیده‌ایم؛ ولی مسئله‌ی علمی ما این است که بتوانیم با تجربه قطعیش سازیم. و این جا نمی توان آن مقدمه‌ی عقلی را منظم کرد که: اگر همه این طور راه نمی روند پس چرا هرچه دیده‌ایم این طور بوده است؛ زیرا کاملاً ممکن است برخی حیوانات که ندیده‌ایم با دو پا و مستقیم راه بروند! مانند پنگوئن.

باید توجه داشت که قضایای تجربی و حدسی فقط برای خود شخص تجربه کننده و آن که قرائن حدس برایش حاصل شده، قطعی می باشد و برای دیگران حجیتی ندارد؛ مگر این که به تحقیق او یقین شخصی پیدا کنند.

۵- قضایائی که واسطه حکمشان شنیدن از گروهی باشد که امکان قرارداد و توافق آن‌ها بر کذب نباشد، و این قضایا متواترات خوانده می شوند. مانند: دو خلیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام را آزار می داده‌اند و یا: علی علیه السلام فاتح خیبر بوده است.

۶- قضایائی که واسطه‌ی حکمشان حس مستقیم خودمان باشد، چه حس ظاهر و چه حس باطن. مثل: «ستارگان آسمان نور می دهند» یا: «سبحانک انی كنت من الظالمین»، و این‌ها را حسیات و وجدانیات می خوانند. بعضی می گویند: تجربیات فقط قطعی و معتبر هستند و هیچ قضیه‌ای را تا به تجربه نیاید قبول نداریم. گروهی از غربی‌ها و نیز پیروان منطق دیالیک تیک چنین عقیده‌ای دارند. لیکن راستی مسئله $\frac{2}{4} * 2$ احتیاج به تجربه دارد؟ مسئله: هر مجموعه‌ای بزرگ تر از هر جزء آن است، احتیاج به تجربه دارد؟

تفکر، ص ۵۳

اساساً در قضایای امتناعی مانند: (اجتماع نقیضین محال است)، چگونه تجربه می کنید؟! تجربه فقط بر این است که اجتماع دو نقیض نداریم؛ اما محال بودن را که نمی توانیم تجربه کنیم.

قطعیت برهان

مقدمات قیاس برهانی نسبت به نتیجه‌ی آن علیت تامه داشته و ادراک آن‌ها موجب ادراک نتیجه می باشد، و به تعبیر دیگر قیاس برهانی یقینی است. این گونه ادراک را علم ضروری می نامند، و بدین جهت لازم است که محمول قضایای برهانی نسبت به موضوعات آن‌ها ذاتی باشند. منظور از ذاتی در این بحث هر عارضی است که مقتضای ذات معروض باشد، و در نتیجه از اعتقاد به موضوع اعتقاد به محمول، لازم بیاید. مثلاً عدد، زوج و یا فرد است،

قضیه‌ای یقینی می‌باشد؛ زیرا زوجیت و فردیت لازمه‌ی ذات عدد می‌باشد. مقدمات برهان که یا از بدیهیات شش‌گانه اولیه هستند و یا مطالبی نظری هستند که از بدیهیات گرفته شده‌اند، به هر حال یقینی هستند و معمولاً نشان هر چند با وسائلی زیاد مقتضای خود موضوع می‌باشند. و این معنا در اصطلاح، عرض ذاتی خوانده می‌شود.

برهان لمی و انی

اگر مقدمات برهان، علت واقعی پیدایش نتیجه باشند، برهان را "لمی" می‌خوانند و اگر نه "انی"، مثلاً این قیاس: زید درآمدش خیلی کم تر از مخارجش می‌باشد و هر کس چنین باشد معمولاً ورشکست می‌شود/ زید ورشکست می‌شود، از قبیل برهان لمی می‌باشد؛ زیرا مقدمات، علت نتیجه می‌باشند.

تفکر، ص ۵۴

ولی مثلاً: (جهان حادث است و هر حادثی متغیر می‌باشد/ جهان متغیر می‌باشد)، از قبیل برهان انی می‌باشد؛ زیرا حدوث علت تغییر نمی‌باشد، بلکه هر دو، یعنی حدوث و تغییر معلول امکان و فقر جهان می‌باشد. علت واقعی را واسطه‌ی در ثبوت می‌گویند چنان‌که علت درك چیزی را (اعم از این که علت واقعی هم باشد یا نه)، واسطه‌ی در اثبات می‌گویند.

پس مقدمات هر قیاسی نسبت به نتیجه‌ی آن، واسطه‌ی در اثبات می‌باشند، و مقدماتی که علت واقعی نتیجه هم باشند، علاوه بر این که واسطه‌ی در اثبات هستند واسطه‌ی در ثبوت نیز می‌باشند.

شرافت قیاس برهانی

قیاس برهانی از همه انواع قیاس اشرف است؛ زیرا یقینی است و یقین بالاترین آگاهی است. هرچند برخی قیاس‌های دیگر، چون خطابه احساس انسانی را بهتر و سریع تر ارضاء می‌کنند، لیکن احساسی ارزش دارد که تحت نفوذ یقین و تعقل باشد. ولی در این که آیا برهان لمی بهتر از انی است یا برعکس، اختلاف است. گروهی چون ابن سینا و صدرالمتهلین و سبزواری برهان لمی را مهم تر می‌دانند؛ زیرا علت اشیاء را مورد نظر قرار می‌دهد و از راه علت به معلول می‌رسد. برخی از این‌ها اساساً استدلال از معلول بر علت را محال می‌دانند؛ ولی گروهی چون محقق طوسی و قوشچی و بیش تر اروپائیان برهان انی را مهم تر می‌دانند و حتی برخی می‌گویند: اساساً ما نمی‌توانیم علت را جز از راه معلول بشناسیم، پس همواره معلول برای ما آشنا تر می‌باشد. توضیح این بحث را در کتاب‌های مفصل بجویید.

تفکر، ص ۵۵

تمرینات:

۱- صناعات خمس را تشریح کنید.

۲- برهان را تعریف کنید.

۳- یقین چیست؟

- ۴- یقینیات اصلی و فرعی چیستند؟
- ۵- بدیهیات را بشمارید.
- ۶- مثالی برای فطریات بیاورید.
- ۷- آیا قطعیات منحصر در تجربیات هستند؟
- ۸- چرا برهان، قطعی و یقینی می باشد؟
- ۹- منظور از عرض ذاتی در این بحث چیست؟
- ۱۰- برهان لمی و انی را تعریف کنید.
- ۱۱- واسطه در اثبات و ثبوت را تشریح کنید.

جدل

فایده‌ی قیاس جدلی، ساکت نمودن شخصی است که دلیل می‌خواهد، ولی آمادگی درک قیاس برهانی را هم ندارد. قیاس جدلی از قضایائی تشکیل می‌شود که بتواند شخص مزبور را قانع کند. منطقی‌ها خاصیت مزبور را در دو گروه قضایا تشخیص داده‌اند:

- ۱- مسلمات: و آن‌ها قضایائی هستند که طرف قبول دارد (به فرض که ما قبول نداشته باشیم و یا حتی واقعاً هم باطل باشد).
- ۲- مشهورات: قضایائی که مردم عموماً قبول دارند. مثل: عدالت خوب است و ظلم بد است. البته در میان مشهورات قضایائی پیدا

تفکر، ص ۵۶

می‌شوند که یقینی و حتی از بدیهیات اولیه هستند. مانند خوبی عدالت، و بدی ظلم؛ لیکن در جدل کاری به صحت واقعی آن‌ها نداریم و فقط چون مورد قبول عموم و یا طرف مقابل است، مورد استفاده قرار می‌دهیم، چنان‌که مسلمات را چون طرف ما قبول دارد به کار می‌بریم. مشهورات دو قسمند:

- ۱- مشهورات عامه که قضایای زیادی از آن‌ها انشعاب پیدا می‌کنند. مثل: ظلم بد است که قضایای بسیاری دیگر چون: آزار یتیم قبیح است و همسایه آزاری بد است و ... از آن انشعاب می‌گیرند.
- ۲- مشهورات خاصه: قضایای مشهوری که مرکز انشعاب قضایای دیگر نیستند و این‌ها همان مثل‌های رایج در هر لغتی می‌باشند. مثل:

کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من، سیلی نقد، به ز حلوای نسیه، از آب گل آلود ماهی می‌گیرند ...

در قیاس جدلی این گونه مثل‌ها که مورد قبول عموم اند مورد استفاده قرار می‌گیرند.

جدل در یونان قدیم به معنای مطلق مباحثه می‌آمده و به لغت یونانی «دیالگو» گفته می‌شده است. دیالیک تیک هم از دیالگو گرفته شده که اینک در برخی مکتب‌های منطقی به معنای تحول به کار می‌رود. منطق دیالک تیک، یعنی منطقی که بر اساس تحول و عدم ثبات جهان بنا شده است. البته منطق مزبور در پناه این لغت خودش مطالبی

تفکر، ص ۵۷

تمرینات:

- ۱- قیاس جدلی را تعریف و فائده‌اش را بگویید.
- ۲- مقدمات قیاس جدلی چه قضایائی هستند؟
- ۳- مشهورات عامه و خاصه چیستند؟

خطابه

پیش از این گفتیم قیاسی که مفید باور گمانی است نه جزمی، قیاس خطابی خوانده می‌شود. خطابه دو فایده دارد:

- ۱- تحریک عملی مردم به طرف هدف منظور، و چون بیش تر مردم احساسی هستند از خطابه که ظنی و گمانی بوده موافق با روح عوام است، استفاده می‌شود.
- ۲- در برخورد با کسانی که استعداد قیاس برهانی ندارند، از هر قیاسی غیر برهان که بتواند مطلب را در ذهن طرف وارد سازد استفاده می‌شود، چه جزمی باشد؛ چون جدل و چه ظنی باشد؛ چون خطابه.

قیاس خطابی کلاً از قضایای ظنی تولید می‌شود. ظنیات قضایائی هستند که یا به احترام گویندگانش (از فلاسفه و فقهاء و زهاد و نویسندگان)، بدون همراهی دلیل مورد پذیرش عامه هستند، هرچند علم قطعی به آن‌ها نداشته باشند، و یا شرایط و اوضاع آن قضایا را مورد پذیرش قرار داده است. مثل: فلانی را دیدم که نیمه شب به در خانه‌ها دقیق می‌شد، حتماً قصد دزدی داشته است، و یا می‌خواست اعلامیه به دورن خانه‌ها بیندازد. یا: فلانی مدتی است با ما رفت و آمد نمی‌کند، حتماً با ما دشمن شده است.

ضمناً مشهورات هم که جزو قضایای جزمی شمردیم نسبت به کسانی که فقط ظن و گمان برایشان ایجاد کنند، جزو مضمونات و مبادی خطابه می‌باشند.

تفکر، ص ۵۸

اقسام خطابه

خطابه ۵ نوع است:

- ۱- خطابه‌های قضائی و مشاجری: خطابه‌هایی که در اثبات جرم یا دفاع از متهم در دادگاه‌ها، و یا مجامع عمومی ایراد می‌شوند.
- ۲- خطابه‌های مشاوره‌ای: آن‌هایی که هنگام درجه دادن و یا پائین بردن منصب‌های اجتماعی رجال مملکتی، و یا برای مشورت میان هیئت دولت، و یا دو دولت با هم، انجام می‌شوند.
- ۳- خطابه‌های منافی: آن‌هایی که به عنوان مدح یا ذم اشخاص، و یا اجناس هنگام معاملات انجام می‌شوند.
- ۴- خطابه‌های ارشادی: آن‌هایی که برای تهذیب (اخلاق) مجتمع انجام می‌شوند.
- ۵- خطابه‌های تعلیمی: خطابه‌هایی که به عنوان تدریس و بحث انجام می‌شوند.

در هر جامعه‌ای و هر زمانی يك نوع از این خطابه‌ها زیاد رواج داشته است. حوادث و نیز شعور اجتماعی جامعه در این مطلب دخالت دارند.

مثلاً در یونان قدیم به علت نزاع‌های زیاد حاصل از يك هرج و مرج عمومی، خطابه‌های قضائی زیاد شیوع داشته است. در عرب جاهلیت، خطابه‌های منافری زیاد بوده است.

هر يك از خطابه‌های مزبور شرائطی خاص به خود دارد؛ لیکن همه‌ی آن‌ها يك شرائط عمومی نیز دارند. مانند: ۱- اطمینان و آرامش روحی: اگر خطیب مضطرب باشد و نتواند بر اعصاب خود مسلط شود، نمی‌تواند درست کلمات را با مطالب ذهنی خود تطبیق دهد.

تفکر، ص ۵۹

۲- هیچ‌گاه از تأثیر کلام خود مأیوس نباشد که کلام از روی یأس، روح ندارد.

۳- حرکات دست و چشم باید متناسب با مطالب باشد.

۴- انبساط و انقباض قیافه متناسب با مطالب باشد؛ مثلاً اگر مطالب مربوط به دوزخ باشد قیافه هم گرفته است؛ ولی اگر مربوط به نشاط و سرور است، نباید قیافه گرفته، و عبوس و دوزخی باشد.

۵- تناسب مزبور در تن صدا هم باید رعایت شود.

۶- انتخاب کلمات باید کاملاً متناسب با زمان و مکان، و شنوندگان، و مطلب مورد نظر باشد.

۷- محل خطابه باید طوری باشد که موجب خستگی شنوندگان نباشد. اندازه‌ی نور، اندازه‌ی ارتفاع از سطح افراد، و غیره.

تمرینات:

۱- تعریف و فایده‌ی خطابه را ذکر کنید.

۲- خطابه از چه نوع قضایائی تشکیل می‌شود؟

۳- اقسام خطابه را ذکر کنید.

۴- شرایط عمومی خطابه را بیان کنید.

قیاس شعری

شعر در ادبیات، کلامی خیالی، متشکل از کلماتی موزون می‌باشد.

ولی در منطق فقط جهت خیالی بودنش مورد توجه می‌باشد، هرچند در قالب کلماتی بی‌وزن، و حتی به صورت شعر ادبی نو هم نباشد؛ مثلاً این جمله:

"گوشت و حبوبات کوبیده را نخور که مورد تنفر، و تهوع آور

تفکر، ص ۶۰

است"، در منطق شعر است؛ زیرا بر اساس احساس و تخیل گفته شده است. فایده‌ی قیاس شعری، ترغیب و یا ترهیب از چیزی می‌باشد، و این هدف با کلماتی انجام می‌شود که قوه‌ی خیال شخص را تحریک نموده، منظره‌ای

را در نظرش مجسم نماید که دیگر به حق، یا ناحق نتواند، بر خلاف هدف منظور کاری بکند. مثلاً وقتی رقیبان ندیم سلطان «حیره»، بر موقعیت رفیق سابق خود رشک بردند که حتی با سلطان هم غذا می‌شود، خواستند او را از چشم سلطان بیاندازند، چنین گفتند: ما از راه دور آمده‌ایم تا درباره‌ی این شخص با شما صحبت کنیم. شما هیچ‌گاه با او غذا نخورید، اسافل - ما تحت - اعضایش پر از برص است و او انگشت خود را در میان برص‌ها وارد می‌کند، و مانند کسی که به دنبال چیزی است همه جا می‌گردد ... منظره‌ای که در نظر سلطان مجسم شد، چنان چندش آور بود که وقتی ندیم به او گفت: گوش ندهید دروغ می‌گویند، سلطان گفت: دیگر گفته شد چه راست و چه دروغ. «۱»

و چون حنظله باد غیسی این دو شعر را برای سجستانی خواند:

مهوری گر به کام شیر در است شوخطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویا روی

چنان سجستانی را تحریک نمود که بر اسب جهید و فرمان حرکت سپاه را صادر نمود، بر صفار خروج کرد و خراسان را تسخیر نمود.

(۱) - / مهلا" ابیت اللعن لا تأکل معه، ان استه من برص مملّه، وانه یدخل فیها اصبعه، یدخلها حتی یواری اشجعّه، کانه یطلب شیئا ضیعّه.

تفکر، ص ۶۱

شعر اقسام زیادی دارد از جمله:

۱- مدح، مانند شعری که یزید برای ابن زیاد انشاء یا انشادا نوشت، تا او را بیش تر استحمار نماید:

رفعت فما زلت السحاب تفوقه فمالک الا مقعد الشمس مقعد
تو این قدر بالا رفتی و از ابرها هم بالاتر رفتی که جز مکان خورشید جای دیگری نداری

۲- هجو، مانند شعر ابن ابی الحدید در مذمت ابی بکر و عمر در حادثه‌ی خیبر:

وللرایه العظمی وقد ذهبها بها

ملا بس ذل فوقها وجلابیب

پرچم بزرگ اسلام که آن دو نفر به دست گرفتند

سراسر زیر پرده‌های ذلت قرار گرفت

۳- فخر، چون شعر این شاعر فارسی:

منم معلول بی‌علت، که علت گشته پیوندم ازل فرزند من باشد، ابد فرزند فرزندم

۴- بیان شوق:

شوقی الیک شدید، کما علمت وارید فکیف تنکر حباً، به الضمیر شهید

۵- حسرت:

ما و مجنون همسفر بودیم در میدان عشق او به منزلها رسید و ما هنوز آواره‌ایم

شعر گرچه بر اساس مبالغه اوج و ارزش می‌گیرد، لیکن اگر به حد افراط رسید، عیب شعر می‌باشد. مانند شعر این شاعر در مدح معز

تفکر، ص ۶۲

بالله فاطمی:

ما شئت لا ماشاءت الاقدار فاحکم فانئت الواحد القهار!!
هر چه تو بخواهی، نه هر چه تقدیر بخواهد حکم بران که تو همان یگانه قهار هستی!

و گفته متنبی، در مدح دیگری:

ان کان مثلک کان اوهو کائن فبرئت حینئذ من الاسلام
اگر مانند تو بوده یا بشود من از اسلام بیرون باشم

البته موارد مختلف است، و گاهی افراط هم زیبا جلوه می‌کند.
مانند:

فلو قلم القیت فی شق راسه
من الضعف ما غیرت للرسم من نقط
اگر در شکاف سر قلمی قرار بگیرم
بس لاغر شده‌ام دیگر، حتی نقطه‌ای
را هم در نوشته خراب نمی‌کنم.

اساساً چون شعر بیش تر با احساسات سر و کار دارد، می‌تواند برای تحریک فرد یا جامعه خیلی مؤثر باشد. اگر افرادی روشنگر و در مسیر هدف‌های انسانی باشند، می‌توانند به وسیله‌ی شعر خدمات ارزنده‌ی مهمی انجام دهند. ولی اگر تجارت پیشه و یا مزدور باشند؛ نه تنها قادر به انجام خدماتی انسانی نیستند، بلکه جامعه را به سقوط می‌کشانند. «**والشعراء يتبعهم الغاؤون، الم ترانهم فی کل واد یهيمون، وانهم یقولون ما لا یغعلون، الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیراً و انتصروا من بعد ما ظلموا ...**».

تفکر، ص ۶۳

یعنی فقط آن‌ها خوبند که ادبیات و شعرشان، برای بیدار کردن مردم در برابر ستم‌ها به کمک خواهی از ملت‌ها برای

قیاس مغالطی از قضایای وهمی یا قضایای کاذبی که مشتبه به قضایای صادق شده‌اند، تشکیل می‌شود، و فایده‌ای جز به مفسده و خلاف واقع انداختن ندارد، و بنابراین تعلیم آن در منطق فقط برای این است که خصوصیات آن دانسته شود، تا از آن اجتناب شود.

هم‌چون شناخت "الخناس" و مظاهر اجتماعی آن در بحث‌های اجتماعی و عقیدتی.

قضایای وهمی، قضایائی هستند که نیروی واهمه‌ی ما به قیاس بر محسوسات در آن‌ها به طور کلی حکم می‌کند و با این که واهمه برای درك احکام محسوسات و به تعبیر دیگر: (معانی جزئیه) است، حکمی کلی صادر می‌کند. مثل این که می‌گویند: هر موجودی باید دیده شود و فرشته دیده نمی‌شود، پس نیست. با این که دیده شدن، فقط مربوط به موجود محسوس و مادی می‌باشد.

قضایای کاذب شبیه به صادق که مشبهات خوانده می‌شوند، به جهت اشتباه لفظی یا معنوی به قضایای دیگر، موجب مغالطه می‌شوند.

مثلاً این قیاس: در باز است و هر بازی پرنده است/ در پرنده است. به جهت اشتباه لفظی مغالطه شده است.

و قیاس: کسی که خدائی فرعون را قبول دارد، جسمیتش را هم قبول دارد، و کسی که جسمیتش را قبول دارد، صادق است/ کسی که

تفکر، ص ۶۴

خدای فرعون را قبول دارد صادق است! به جهت اشتباه معنوی مغالطه شده است. بدین معنا که دقت نشده کبری کلیت داشته باشد.

کسی که جسمیتش را قبول دارد، در همه حرف‌هایش صادق است، یا فقط در ادعای جسمیت صادق می‌باشد؟

تمرینات:

- ۱- قیاس شعری را تعریف کنید.
- ۲- چرا قیاس شعری تحریک می‌کند؟
- ۳- اقسام شعر را بیان کنید.
- ۴- قیاس مغالطی از چه قضایائی تشکیل می‌شود؟
- ۵- وهمیات را تعریف و مثال بزنید.
- ۶- مشبهات را تعریف و مثال بزنید.
- ۷- فایده‌ی مغالطه چیست؟

قیاس‌ها در قرآن

«ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ». (۱)

پایه‌های اساسی زندگی انسان باید بر اساس مسائل قطعی و یقینی باشد، تا جهان را آن‌طور که هست ببیند، و ارتباط خود را با جهان بر اساس محکمی درك کند. / حکمت.

شهوآت و امیال نفسانی چه بسا مسائل قطعی زیر بنائی را تحت الشعاع قرار داده، نمی گذارد انسان ندای آن ها را بشنود. در این احوال

(۱) - / ۱۲۵ / نحل.

تفکر، ص ۶۵

باید با وعظ و پند و خطابه های دلنشین (هرچند ظنی هستند)، دوباره زنگ دل را پاك نموده، پیوند با مسائل زیر بنائی را محکم نمود. در اجراء برنامه ی پند، وعظ باید همه جهات تأثیر آن را کاملاً درك، و مورد توجه قرار داد/ الموعظه الحسنه.

گاهی ارگانیزم فاسد داخلی، روح و یا محیط فاسد جامعه، چنان بر انسان اثر می گذارد که هم مسائل قطعی برهانی را نادیده گرفته و حتی دیگر حاضر به بحث های اساسی نیست، و هم پندها و خطبه های ارشادی اثر خود را از دست می دهند، باید در این صورت از مطالبی که مورد قبول شخص هست استفاده نموده، تدریجاً به هدف رسید. در این قسمت هم باید کاملاً مراقب بود تا فقط در دایره مطالب مورد قبول شخص کار کرد، تا اثر بگذارد. گاهی حتی منظم کردن يك مطلب غیر مورد پذیرش شخص، ضرر به مطالب دیگر هم می زند/ **«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»**.

موعظه و جدل برای رفع زنگ های باطن حاصل از تمایل ذاتی و تبلیغات مسموم و محیط فاسد می باشند، تا واقعیات برهانی همواره در مد نظر باشند که آن ها اساس و راهنمای زندگی هستند. اگر همواره در زندگی انسان ها برهان و یقین، اساس قرار گیرد، در مسائل عقیدتی انحراف های مکتبی که اساس بدبختی ها است، به وجود نمی آید. و در مسائل عملی پیروی از ظن و گمان از میان رفته، پرده های خیالات و اوهام که مایه ی درگیری جامعه ها، و مولد تهمت ها، و غیبت ها است، برطرف می شود.

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». (۱)

(۱) - / ۳۶ / اسراء.

تفکر، ص ۶۶

از آن چه یقین نداری پیروی نکن که گوش و چشم و دل همگی از این موضوع بازخواست می شوند. خدایا به ما توفیق حکمت علمی و عملی عنایت فرما.

تفکر، ص ۶۷

حضرت آیت ا... العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی قمی در ماه رجب ۱۳۵۷ هـ ق (مهر ماه ۱۳۱۷ هـ ش)، در شهر مقدس قم در يك خانواده متدین دیده به جهان گشود و پس از گرفتن مدرک ششم ابتدایی و خواندن مقداری از

دروس متوسطه وارد حوزه علمیه قم گردید و به سرعت به مدارج علمی دست یافتند، ایشان پس از خواندن مقدمات و سطوح متوسطه و عالیّه در سن ۱۸ سالگی در درس خارج فقه مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی قدس سره و مرحوم امام قدس سره شرکت نموده و از اساتید دیگری همچون آیات عظام اراکی، گلپایگانی، حائری، محقق داماد و میرزا هاشم آملی رضوان ا... علیهم اجمعین استفاده نمودند و در فلسفه و تفسیر نیز از محضر علامه طباطبایی رحمه الله کسب فیض نمودند.

معظم له از ابتداء شروع مبارزات دوران ستم شاهی در جریان مبارزات قرار داشته و فعالیت‌های گسترده‌ای در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۴۱ و سپس در دوره دوم و سوم مبارزات (رفراندوم و کاپیتولاسیون) داشته‌اند که بارها مورد اذیت و آزار ساواک قرار گرفتند که از جمله باید به تبعید سال ۴۴ و زندان سال ۵۱ و سپس زندان حدود چهار ساله ۵۲ تا آخر ۵۵ و آنگاه تبعید سال ۵۶ تا نزدیک پیروزی انقلاب اشاره نمود.

تفکر، ص ۶۸

معظم له از همان اوایل تحصیل در حوزه مقدسه به تدریس نیز اشتغال داشته، بیش تر رشته‌های تحصیلی حوزه چون ادبیات و منطق و فلسفه و فقه و اصول را تدریس نمودند و اینک از علماء و مدرسین دروس خارج حوزه قم می‌باشند. ایشان در عین حال دارای تألیفات فراوان در موضوعات مختلف می‌باشند که حدود ۳۰ جلد آن منتشر شده است. از جمله این تألیفات تعلیقه استدلالی بر عروة الوثقی در چهار مجلد، و رساله توضیح المسائل، و مناسک حج و عمره، و منهاج الفلاح (رساله عربی) است که در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد.

از دیگر تألیفات منتشر شده ایشان: ۴ جلد در فلسفه، ۲ جلد در اقتصاد، ۲ جلد در متد تفسیر قرآن، یک جلد در اخلاق و عرفان، یک جلد در مسئله بردگی از نظر فقهی، یک جلد در سیستم سیاسی اسلام، امامت و رهبری، مرزهای عقیدتی، درباره حدیث لولا فاطمه علیها السلام و آثار دیگر.

مرحوم امام خمینی قدس سره در چهل و اندی سال پیش (شعبان ۱۳۸۱ هـ.ق) درباره ایشان نوشته‌اند: (مدت‌ها عمر شریف را صرف در تحصیل علوم شرعیه نموده‌اند و به حمد ا... به کمالات علمیه و عملیه نائل شده‌اند و به صلاح و سداد و وثاقت موصوف می‌باشند) و در نامه دیگری نوشته‌اند:

(... علاقه من به امثال جنابعالی محفوظ است)، (صحیفه امام ج ۱ و ۲) همین توجه و ابراز محبت در اجازات و نامه‌های بزرگان دیگر چون مرحوم آیت ا... العظمی میلانی و گلپایگانی و اراکی و ... مشهود می‌باشد.

یکی از بزرگان مراجع سال‌ها پیش درباره ایشان می‌نویسند:

(... از علماء اعلام و مدرسین والا مقام حوزه علمیه قم می‌باشند و

تفکر، ص ۶۹

سوابق علمی و انقلابی ایشان بر اهل حوزه پوشیده نیست و سال‌هاست در حوزه علمیه از دروس عالیّه و تألیفات ایشان استفاده می‌شود و قد بلغ و الحمد لله بجده و جهده و جودة ذهنه الوقاد و حسن سلیفته مرتبة الاجتهاد و الاستنباط فی المسائل الفقهیه و الاصولیه و الفلسفیه (...).

یکی دیگر از مراجع قدس سره نوشته‌اند: (... عمر شریف خود را در تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف الهیه و اشتغال به تدریس طلاب و محصلین صرف نموده و بحمد ا... در تنقیح مسائل شرعی و مبانی نظریه صاحب نظر و متخلق به اخلاق و فضائل حسنه می‌باشند...).

تفکر، ص ۷۰

فهرست آیات

ان الإنسان لفی خسر الا...، ۲۸

ادع الی سبیل ربک بالحکمة...، ۶۴

سبحانک انی کنت من الظالمین، ۵۲

والشعراء یتبعهم الغاؤون...، ۶۳

ولا تفت ما لیس لک به علم...، ۶۵

هل یتسوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، ۱۰

یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا، ۳۰

فهرست اعلام

ابن ابی الحدید، ۶۱

ابن زیاد، ۶۱

ابی بکر، ۶۱

ارسطو، ۷

انگلس، ۷

بیکن انگلیسی، ۷

پیامبر صلی الله علیه و آله، ۱۰، ۵۲

حضرت زهرا علیها السلام، ۵۲

حضرت مهدی (عج)، ۶

حنظله باد غیسی، ۶۰

سجستانی، ۶۰

دکارت فرانسوی، ۷

علی علیه السلام، ۱۰، ۱۴، ۲۷

عمر، ۶۱

قوشچی، ۵۴

مارکس، ۷

محقق طوسی رحمه الله، ۵۴

تفکر، ص ۷۱

آثار دیگری که از حضرت آیت الله العظمی گرامی منتشر شده است:

۱. رساله‌ی توضیح المسائل
۲. استفتائات (جلد ۱ و ۲)
۳. المعلقات علی العروة الوثقی در چهار جلد (فقه استدلالی، به عربی)
۴. المعلقات علی ملحقات العروة الوثقی (به عربی یک جلد)
۵. مناسک حج (به عربی)
۶. مناسک حج (به فارسی)
۷. منهاج الفلاح (به عربی)
۸. درس‌هایی از علوم قرآن
۹. اخلاق و عرفان در وضو و نماز
۱۰. لولا فاطمه علیها السلام
۱۱. مالکیت خصوصی در اسلام
۱۲. مالکیت‌ها
۱۳. شناخت قرآن
۱۴. نگاهی به مسأله بردگی در اسلام
۱۵. نگاهی به سیستم سیاسی اسلام
۱۶. مرزها
۱۷. مقدمه‌ای بر امامت
۱۸. فلسفه - مجموعه دفتر اول تا چهارم

تفکر، ص ۷۲

۱۹. آغاز فلسفه (ترجمه‌ی بدایة الحکمه علامه‌ی طباطبایی)
۲۰. المنطق المقارن (عربی)
۲۱. تعلیقه بر منطق منظمه سبزواری
۲۲. مقصود الطالب (شرح حاشیه‌ی ملاعبدالله در منطق به عربی)
۲۳. قانون اساسی در اسلام (ترجمه‌ی کتاب نحو الدستور الاسلامی)
۲۴. عدالت اجتماعی در اسلام

۲۵. خودسازی و مسائل روانی

۲۶. بررسی ملاک‌های روانی در اسلام

۲۷. ترجمه جلد ۱۰ تفسیر المیزان

۲۸. خدا در نهج البلاغه

۲۹. مذهب

۳۰. نگاهی نو به ملاک حرمت ربا و حیل

۳۱. لولا علی[ؑ] علیه السلام

۳۲. مذهب تشیع آینده تاریخ بشریت